

گفتار دوم

زرتشت و دین ایرانی

زرتشت: اَکِم اَکِه یی، وَنگوهِم اَشِم
نیکو کاران نیکی بینند، بدکاران رنج^۱

۱. ظهور زرتشت

به دنبال اوجگیری ستیزهای قبایلی آریان، و زمانی که کاوے‌ها در همه جا با هم در جدال برای تشکیل اتحادیه‌های بزرگ بودند و آرامش و امنیت از جوامع آریایی سلب شده بود زرت اُشتر پسر پوروش اَسپه از خاندان اسپیتامه^۲ به عنوان پیام آور صلح و آرامش، و ستیزنده لفظی با افزون خواهیهای امیران گسترش طلب و سواری خواهیهای متولیان دین، ظهور کرد و پرچم مبارزه لفظی با کردارهای این دو طبقه را برافراشت.

«زرت اُشتر» به معنای شتر زرین است. شتر در خاستگاه زرتشت - یعنی خوارزم و بیابانهای آسیای میانه - حیوانی بسیار مفید به شمار می‌رفت، زیرا سواری بود، بارکش بود، شیر برای تغذیه می‌داد، از گوشتش تغذیه می‌شد، از پشمش پوشاک و چادر ساخته می‌شد، و از چرمش فرش و سپر و تخت کفش و ابزار می‌ساختند. به این علتها برای شتر ارج و منزلتی قائل بودند، و برای فرزندان نشان نام شتر را با پسوندهای زیبا برمی‌گزیدند، و یکی از این نامها که زرت اُشتر بود را پوروش اَسپه (اسب ابرش) برای نوزاد خویش برگزید. اهمیت شتر در منطقه زادگاه و پرورشگاه زرتشت را چندین سده پس از او نیز در نگاره‌های تخت جمشید می‌بینیم که مردم باختریه و خوارزم ارجمندترین هدایای سرزمینشان که شتر است را برای تقدیم به پیشگاه داریوش بزرگ آورده‌اند. اسب نیز چون یک حیوان سودمند بود نام فرزندان نشان را به آن پیوند می‌زدند. نامهایی که پسوند «اسب» دارند (ویشت اَسپه، اورونت اَسپه، جام اَسپه، کرش اَسپه، تخم اَسپاد، اَسپه کایه، پَرخش اَسپ، اَسپ چنه)، همه

۱- بخشی از یک سرود گاته در اوستا: یسنه ۴۳ / بند ۵.

۲- اسپیتامه نام خانوادگی زرتشت بوده. در بند ۲ همایش صراحتاً به این نام خانوادگی اشاره شده، آنجا که همای مقدس همچون یک دوست به نزد زرتشت آمده او را محترمانه با نام خانوادگی «اسپیتامه» خطاب می‌کند نه با نام کوچکش که زرت اُشتر بوده. [بنگر یسنه ۲/۹]

منسوب به اسب‌اند. برای گاو نیز آریان احترام خاصی قائل بودند، زیرا هم شیر می‌داد هم زمین را شخم می‌زد هم بار می‌برد هم از گوشتش تغذیه می‌کردند هم از چرمش پوشاک و کفش و فرش می‌ساختند. از این رو برای انتخاب نام فرزندانشان انتساب به گاو نیز خجسته تلقی می‌کردند، و ما در ایران به نام‌هایی برمی‌خوریم که با نام گاو پیوند خورده است؛ از این جمله است گاؤماتَه، گاؤبروَو، گاؤدرَز، هوگاؤَو. ^۱ انتساب نام نوزادان به جانور یک رسم معمولی در میان عموم اقوام جهان بوده است. در عربی نام‌های اسد (شیر)، و فهد (یوزپلنگ) و شاهین بسیار است. کلب (سگ) نیای بزرگ یکی از قبایل معروف عرب بوده و قبیله به‌همین نام خوانده شد و به‌همین نام قرن‌ها به‌زندگی ادامه داد و کسی که عضو این قبیله بود را «کلبی» (منسوب به قبیله کلب) می‌گفتند. ثعلبه (ماده روباه) نام نیای یکی دیگر از قبایل عرب بوده، و قبیله را بنی ثعلبه می‌گفتند. نیای یکی دیگر از قبایلهای «یربوع» نام داشته یعنی موش دویای صحرائی؛ و قبیله را «بنی یربوع» می‌نامیدند. در جوامع غربی تا امروز نام‌هایی که از نام جانوران گرفته شده بسیار است. برای نوزادان دختر نیز در ایران نام‌های جانوران و پرندگان و گلها معمول بوده و بسیاری از آنها تا همین امروز نیز معمول است. بسیاری از نام‌های ایرانیان نیز در پیوند با طبیعت بود: گواتَه (نسیم) که پس از اسلام قُباد تلفظ شد، کور و هوش (رودخانه پربرت) که ما کوروش می‌گوئیم، سُهرآب (آب زرا/ طلای مذاب) که در گرگان و مازندران سُرخاب می‌گفتند از این جمله‌اند.

وقتی مجموعه‌ئی از این نام‌ها را در کنار یکدیگر بگذاریم، دیگر دیدن اینکه نام زرتشت با شتر پیوند دارد هیچ شگفتی را برای ما ایجاد نمی‌کند، و به‌راحتی می‌توانیم بپذیریم که زرت او شتره به معنای شتر زرین است و معنای دیگری ندارد، و لازم نیست که -همچون استادان پورداوود و آذرگشسپ- گمان کنیم که چنین نامی نمی‌تواند برازنده پیامبر بزرگ ایرانیان باشد، و بیهوده به‌تلاش افتیم که معنای تقدس آمیزی برایش بیابیم یا بتراشیم. زرتشت مردی بوده از بطن مردم منطقه خویش، و نامی داشته معمولی شبیه همه نام‌های مردم منطقه‌اش. دیاکونوف درباره نام زرتشت نظری درخور توجه دارد، و می‌گوید که نام زرتشت بهترین گواه این حقیقت است که او یک شخصیت تاریخی است نه افسانه‌یی؛ زیرا اگر جز این می‌بود می‌بایست که پیروان آئین زرتشتی برایش یک نام مقدسی تعیین

۱- چنان نام‌هایی را ایرانیها تا پایان عصر ساسانی بر فرزندان‌شان اطلاق می‌کردند. گاؤمادپان یک ایرانی نامدار پایان عهد ساسانی است که نامش را در جریان ترور خلیفه عمر می‌شنویم. [بنگر تاریخ طبری: ۲/ ۵۹۰]

می کردند. مثلاً مؤسس آئین مسیح که یک شخصیت اسطوره‌یی است نامش [ایشوعا مَسِيح] نیز متناسب با شخصیتش اسطوره‌یی است. و می‌افزاید که نام زرتشت از نامهای عادی و متداول ایرانی آن زمان بوده، و این خود می‌رساند که صاحب نام واقعاً در تاریخ وجود داشته است. اگر وجود وی تخیلی می‌بود نامش را هم به احتمال قوی از میان واژگان دینی یا کلماتی که مظهریت دینی داشته تعیین می‌کردند.^۱

آن گونه که در اوستا آمده است، زرتشت در سنین ۳۰ سالگی نهضت تبلیغیش را آغاز کرد و نزدیک به ۱۵ سال به فعالیت مداوم و پرکارانه پرداخت. ولی اکثریت مردم منطقه تحت تأثیر تلقینهای رهبران سنتی بودند، و هیچ کدام از رؤسای قبایل به او توجهی نشان نمی‌داد. به بیان دیگر، منطقه فعالیت او درگیر تلاشهای تمدنی، یعنی درگیر درد زایمان یک تمدن نوین بود، و تلاش کاویان در راه تشکیل اتحادیه قبایلی و ادغام قبایل اطراف در جریان بود. زرتشت از این امر به شدت در رنج بود که چرا عوام نادان فریب این رهبران را می‌خورند و در پشت سر آنها به جنگ انسانها می‌روند و آبادیها را ویران می‌کنند. او در یکی از سروده‌هایش به درگاه پروردگار شکایت می‌کند که مردم به او توجه نمی‌نمایند، و فقط شمار اندکی از گوشه‌های شنا و دل‌های حق پرست به او گوش فرامی‌دهند و اکثریت مردم از او روگردان و در کنار کاویان مردم فریب‌اند. او خودش را در این سروده به چوپانی تشبیه کرده که اندک شماری گوسفند در اطاعت دارد؛ و می‌گوید که رمه‌های بزرگ در اطاعت کاویان تبه‌کارند.^۲ و در جای دیگر یادآور می‌شود که پیروان دروغ با نیروی بسیاری که دارند مردم را گمراه کرده و جهان را به فساد کشانده‌اند، با نیکان مخالفت می‌ورزند و مانع نیکوکاری می‌شوند و بدکاری را گسترش می‌دهند، فریبکاریهای آنها است که سبب شده تا مردم نتوانند راه درست را از نادرست تشخیص بدهند، و فریبکاریهای آنها است که مانع نیکوکاری شده است. گرهماها و کرپن‌ها با هیاهو به دنبال دروغ‌روان‌اند و روح هستی را از ستم خویش به فریاد درآورده‌اند.^۳ زرتشت با آگاهی از اینکه مأموریت اصلاح جامعه به او سپرده شده و بار مسئولیت ستیز با ناامنی و برادرکشی و تجاوز و تعدی بر دوش او نهاده شده است از وُهومَنه (نیت خیر/ اندیشه نیک) یاری می‌طلبد که بتواند بار مسئولیتی را که برای هدایت مردم جهان بر دوش خود نهاده است به شایستگی تحمل کند و وظیفه‌اش را به آن گونه که مورد خشنودی وُهومَنه است

۱- دیاکونوف، تاریخ ماد: ۳۵۳-۳۵۴.

۲- یسنه ۱۴/۵۱.

۳- یسنه ۱۰/۳۲-۱۲.

به وسیلهٔ اندرز و موعظه و تعلیم به سرانجام برساند.^۱

این سخنها توجه همهٔ اوستاشناسان غربی را به خود جلب کرده است؛ زیرا زرتشت در اینجا به درون و ضمیر خودش مراجعه کرده از ضمیر نیک اندیش و خوش نیت خودش یاری می‌طلبد. این سروده خبر از یک درک عرفانی ژرف می‌دهد که زرتشت در آغاز راه خویش به آن دست یافته بوده است. به علاوه خوش بینی شدید او نسبت به انسانها را نشان می‌دهد که عقیده داشته یک دردشناس آگاه خواهد توانست مردم را با اندرز و موعظه به راه شایسته رهنمون شود بدون آنکه نیازی به اعمال زور و جبر و اتکاء به نیروی ارباب باشد. او می‌خواست که پیام خویش را با زبان و نه با شمشیر به انسانها برساند؛ و به همین سبب سخنانش را با چنان بیان شیرین و فصیح و بلیغی به نظم کشید که اعجاب اوستاشناسان غربی را برانگیخته است؛ و از اینکه مردی توانسته باشد در آن ادوار دور تاریخ سخنانی با چنان مایهٔ ژرف و پر بار ادبی و عرفانی بسراید به شگفتی درآمده‌اند.

برخلاف انبیای قوم سامی که شخصیتشان در روایت‌های پیروانشان در هالهٔ قداست و نور و لافهٔ معجزات افسانه‌یی پیچانده شده که از آنها ذاتهای مافوق بشری ساخته است، زرتشت و زندگی‌اش در روایت‌های کهن به صورت کاملاً معمولی به تصویر کشیده شده است. او انسانی آگاه و دردشناس است که هدف خوشبخت کردن بشریت را دارد، و در این راه تلاش می‌کند. بعدها در نیمه‌های دوران ساسانی مغان آذربایجان افسانه‌هایی از معجزات و کشف و کرامات و خارق عادات دربارهٔ زرتشت ساختند، ولی این افسانه‌ها هیچ کدامشان اصالت ندارد، و حدود ۱۵ سده پس از زرتشت توسط مغان آذربایجانی به تقلید از افسانه‌های پیروان انبیای سامی ساخته و پرداخته شده است.

فلسفهٔ بعثت زرتشت را خود او در یکی از سروده‌هایش چنین بیان کرده است:

وقتی به سبب رفتار ناشایست دیواپرستان مردم فریب، ستم و رنج و فساد در جهان گسترده شد و مردم فریب دیوها را خوردند و آنها را مورد پرستش قرار دادند، گئوش ارون (روح هستی / جهان معنویت) دست استغاثه به درگاه پروردگار بلند کرد و از بی‌یاوری و بی‌رهبری و بی‌حامی بودن خویش گله کرد و از پروردگار استدعا نمود که کسی را بفرستد تا مردم و جهان را از دست دیوها نجات دهد و رنج و فساد را از جهان براندازد. پروردگار به «آرتَه» که منش راستکرداری و عدل و داد بود فرمود تا یکی از مردم پاکدامن و نیکوکردار را از صفت عدالت و راستی برخوردار سازد و به او یاری کند که با دروغ پرستان و خشم‌آوران و

ستم‌پیشگان به مبارزه برخیزد. آرتَه عرض کرد که چنین مأموریتی باید به کسی سپرده شود که نیرومند و باعظوف و مردم‌دوست و بی‌آزار باشد، تا مردم نیک‌اندیش با او همراهی کنند و در پشت سر او با تبهکاران به مبارزه برخیزند. پروردگار گفت که یکی از بندگان پارسا و نیک‌اندیش را برای انجام این مأموریت برگزیده است و او زرت اُشتر پسر اسپیتامَه است. گئوش اُرون و اُرتَه (روح هستی و عدالت) از شنیدن این سخن شاد شدند و با پروردگار عهد کردند که با همه توان خویش به پاکان و نیکوکاران یاری دهند و از آنها حمایت کنند. چونکه زرتشت مردی تنها و بی‌یاور و کم‌توان بود، به «وهُومِنَه» و «خِشتر» که اولی منش نیکی و دومی منش قدرت دادگرانه بود دستور رسید که زرتشت را از نیروی خویش بهره‌ور سازند و او را در راه انجام مأموریتش یاری دهند. برای اینکه سخنان زرتشت در میان مردم نیک‌اندیش مقبولیت یابد، پروردگار به او یک بیان شیرین عطا کرد تا بتواند دل‌های مردم را به شنیدن رهنمودهایش جلب کند.^۱

اینها را خود زرتشت در گاتَه بیان داشته است. او در جای دیگر درباره آغاز فعالیت تبلیغی خویش چنین سروده است:

وهُومِنَه (اندیشه نیک / نیت خیر) به‌نزد آمد و از من پرسید: «تو کیستی و چه وابستگی‌ئی داری؟ اگر از تو پرسند که چه‌گونه خود را معرفی خواهی کرد چه پاسخی داری که بدهی؟» گفتم: «من ام زرتشت، دشمن واقعی دروغ با همه توانم، و یاور نیرومند راستی.»...

وهُومِنَه به‌نزد آمد و از من پرسید: «اراده‌ات چیست و می‌خواهی چه کنی؟» [گفتم: «در پرتو نوری که تو در اختیار من نهاده‌ای تا توان دارم خود را متعلق به راستی خواهم شمرد. و از تو می‌خواهم که مرا به شایستگی راهنمایی کنی تا راستی و درستی را آموزش دهی.»]^۲

چون مأموریت هدایت بشر به زرتشت سپرده شد، او خود را «زئوته» (رهبر دینی) و «منتَر» (موعظه‌گر) لقب داد،^۳ و یافته‌های معنوی که از درون خویش (وهُومِنَه) گرفته بود را به طریزی دلکش و زیبا به‌نظم درآورد و برای آن در میان مردم به تبلیغ پرداخت. او اعلام کرد که مأموریت دارد راه سعادت را به همگان نشان دهد، نیک‌اندیشی را به همگان بیاموزد، و با

۱- یسنَه ۲۹/۱-۱۱.

۲- یسنَه ۴۳/۸-۱۰.

۳- یسنَه ۳۳/۶. یسنَه ۲۹/۷-۸. یسنَه ۳۱/۶.

بداندیشان و ستمگران مبارزه کند، تا برادری و صلح در میان همگان برقرار شده ستیزه‌ها از میان برود و دردهای جهان مداوا شود. او تصریح کرد که آماده است تا در راه نشر اندیشه و گفتار و کردار نیکو و در نشان دادن راه درست به بشریت از جان خویش مایه بگذارد و تا آخرین نفس در این راه فعالیت کند.^۱

پژوهشگران تاریخ ایران باستان دربارهٔ زمان و مکان ظهور زرتشت اتفاق نظر ندارند. برخی وی را تا ۶ هزار سال پیش از مسیح به عقب می‌برند، و برخی او را معاصر کوروش بزرگ می‌دانند. در اوستای تدوین شده در سدهٔ چهارم مسیحی، زرتشت را - بنا بر ادعای مغان آذربایجان - اهل آذربایجان دانسته‌اند و زمان او را سدهٔ هفتم یا ششم پم ذکر کرده‌اند. چنانکه می‌دانیم، در زمان ساسانی مغان آذربایجان بیشترین سهم در احیاء و تدوین آئین مزدا یسنه از نوع آذربایجانی ایفا کردند و مذهب خودشان را به دین رسمی ایرانیان تبدیل کردند؛ و به همین علت هم بود که زرتشت را متعلق به خودشان دانستند و زادگاهش را آذربایجان قرار دادند و خودشان را از نظر خاندانی به او منتسب کردند. علت اینکه زمان زرتشت را مغان آذربایجانی اواخر عهد مادها ذکر کرده‌اند نیز باید در این نکته جستجو کرد که آئین زرتشت در زمان مادها توسط تبلیغ‌گرانی که از شرق فلات ایران آمده بودند در آذربایجان و همدان رواج - و احتمالاً رسمیت - یافت، در آذربایجان با دین کهن آترپاتیکان (آذرپرستان)، و در همدان و غرب ایران با دین کهن آناهیته پرستان در آمیخت.

البته روایت سنتی دربارهٔ زمان و مکان ظهور زرتشت که مغان آذربایجان در سدهٔ چهارم مسیحی وارد اوستا کردند نمی‌تواند درست باشد؛ زیرا بی‌تردید زرتشت متعلق به دورانی بسیار دورتر از این تاریخ بوده است. محققان عقیده دارند که لهجه‌ئی که گاتهی زرتشت به آن سروده شده از لهجه‌های دوران بسیار دورتر از زمان مادها و در پیوند با لهجه‌ئی است که ریگ‌ودای هندیان با آن سروده شده است. آبادیها و رخدادهایی که در گاتّه از آنها نام برده شده نشان می‌دهد که وقایع مربوط به زندگی زرتشت در شرق فلات ایران اتفاق می‌افتاده است. ایرانیان در غرب فلات ایران با دولتهای عیلامی و آشوری آشنایی داشته‌اند، و اگر آن‌گونه که روایات مغان آذربایجان ادعا کرده زرتشت از اهالی آذربایجان می‌بود، اصولاً می‌بایست از تمدن آشور و آرمینیه (آرارات) اطلاع وافی می‌داشت، و در چنین صورتی حتماً می‌بایست که اثر این آشنایی در سخنان او بازتاب می‌یافت. روایات مغها زمان زرتشت را تا سدهٔ ششم پم به جلو آوردند، و این زمانی بود که دولت ماد در اوج شکوه بود، و زرتشت نیز

۱ - یسنه ۱۴/۳۳. یسنه ۱۶/۴۴. یسنه ۱۶/۴۹، ۱۷، ۱۸، ۱۹.

بنابر این روایاتِ نادرست در سرزمین اصلی دولت ماد می‌زیست. اگر چیزی از حقیقت در این روایات نهفته بود اصولاً می‌بایست که زرتشت در سروده‌هایش به دولت ماد و شاه ماد اشاره می‌کرد؛ در حالی که اصلاً چنین چیزی وجود ندارد و در سخنان او هیچ نشانه‌ئی از تشکیلات سیاسی زمان ماد به چشم نمی‌خورد. زرتشت از حکومتگران ایرانی با صفت‌های «کاوے» و «کرپن» و «اوسیچ» و «گرهما» یاد می‌کند، و تنها فرمان‌روای مقتداری که او از وی نام برده است جمشید است که بالاتر گفتیم به دورانِ ماقبل مهاجرت آریان به هند تعلق داشته است. او از جمشید به گونه‌ئی یاد می‌کند که معلوم می‌دارد که اندکی پیش از زرتشت می‌زیسته و زرتشت خاندان و قبیله‌اش را می‌شناخته است. نام آبادی‌هائی که زرتشت در گاتَه آورده به هیچ‌وجه در ردیف نام‌هائی که در سلطنت ماد وجود داشت نمی‌گنجد. اصطلاحاتِ مربوط به سازمان اجتماعی که در گاتَه و دیگر بخش‌های اوستا آمده است (مثلاً «شویتَر» و «شاستَر») تا زمان ماد و اوائل هخامنشی به کلی از جوامع ایرانی رخت بر بسته بوده و اصطلاحاتِ نوینی جای آنها را گرفته بوده، و تا آن‌زمان تحولات بسیاری در جوامع ایرانی رخ داده بوده که نیاز به اسپری شدنِ چندین سده داشته است. در جوامع ایرانی درون قلمرو ماد از اصطلاحاتِ مربوط به سازمان اجتماعی که در گاتَه و اوستا آمده است هیچ خبری نیست. حتی نام‌های برخی مناطق که در بخش‌های بعدی اوستا که چند سده پس از زرتشت تدوین شدند آمده است نیز در زمان ماد و هخامنشی وجود ندارند؛ مثلاً نام «هنتومنت» که برای منطقهٔ وسطای سیستان در اوستا آمده است تا زمان ماد و اوائل زمان هخامنشی تبدیل به «درنگیانه» شده بوده است، و چنین تبدیل نامی نیاز به گذشتن چندین سده داشته است. از بسیاری از اصطلاحات نوینی که در زمان مادها برای سازمان اجتماعی به وجود آمد در گاتَه ی زرتشت هیچ خبری نیست. بسیاری از واژگانی که در گاتَه آمده است تا زمان مادها تغییر مفهوم داده بودند، که - مثلاً - «خشتر» و «دنگهو» از آن جمله است. روایاتی که می‌گویند که زرتشت از آذربایجان به شرق کشور مهاجرت کرده از نظر تاریخی هیچ اعتباری نمی‌تواند داشته باشد. منطقهٔ ظهور زرتشت چنان از غرب ایران و از خوزستان و میان‌رودان و اناتولی به دور بوده که هیچ نامی از اقوامی که در این سرزمین‌ها می‌زیسته‌اند به آن منطقه نرسیده بوده است. در سروده‌های زرتشت حتی از هیرکانیه و رَغَه و اسپَه‌دانه نیز خبری نیست. زرتشت چنان از نواحی داخلی فلات ایران به دور بوده که وقتی می‌خواهد که از کشور عیلام یاد کند از آن به عنوان «اقلیم هفتم» و «خوانیرث» نام می‌برد و اشاره می‌کند که در آن سرزمین بی‌عدالتی حکمفرما است و فرمانش در دست اَنگَر مَنیو (اهری من) است، و حاکمانش پیرو

آن‌گر منیو هستند. او کاو مے‌هائی که در صدد تشکیل اتحادیه جنگها به راه می‌افکندند را به سلطه جویانی تشبیه می‌کند که در خوانیرث زندگی می‌کردند و اهورمَزدا را نمی‌شناختند و دیواپرست بودند:

شما دیوها از جنس آن‌گر منیو هستید و کسانی که ستایشگر شما نیستند نیز چنین اند. شما دیرزمانی است که در خوانیرث دست به کارهائی می‌زنید که بر همگان معلوم است. شما فرمان می‌دهید و آنها که توسط شما قدر و منزلت یافته‌اند بد می‌کنند و از فرمان اهورمَزدا و درست‌کرداری دوری می‌جویند. شما مردم را از خوشبختی دور داشته‌اید؛ زیرا آن‌گر منیو شما و گرهماهای فرمان‌بر او را از نیکبها دور می‌دارد و به سوی پیروی از دروغ می‌رانند تا بشریت را به نابودی بکشانید.^۱

نام خوانیرث که آریان منطقه شرقی فلات در زمان زرتشت برای خوزستان و کشور عیلام به کار می‌برده‌اند تا دوران مادها به کلی فراموش شده بوده است و در هیچ کدام از اسناد تاریخی چنین نامی نیامده است. بسیاری از نامهای سرزمینهای که در گاته آمده در اسناد تاریخی بابل و آشور وجود ندارد. در زمان هخامنشی نیز نامی از این سرزمینها نیست، و به نظر می‌رسد که تا سده ششم پم این نامها تغییر یافته بوده است. از قبایل آریایی سکه و داهه که در سده هفتم پم در شرق فلات ایران قبایل نیرومندی بودند که اولی در ناحیه سیردریا (سیحون) و دومی در غرب خوارزم و بیابانهای شرق دریای خزر جاگیر بودند در سروده‌های زرتشت هیچ خبری نیست؛ و او به جای سکه‌ها از توریا (توران)^۲ سخن می‌گوید. توریا آن بخش از آریان بودند که در سده‌های بعدی قبایل سکایی از آنها منشعب شدند، و بخشی از آنها چندی بعد به درون فلات ایران و به قفقاز و همچنین اناتولی مهاجرت کردند، و آنها را در جای خود خواهیم شناخت. یعنی تا سده‌های هفتم و ششم پم نام قبایل بزرگ توریا که تا زمان زرتشت و شاید چندسده پس از او نیز در بوم‌گاه خودشان (شرق ازبکستان کنونی) می‌زیسته‌اند نامشان تغییر یافته بوده است، همان‌گونه که جایهائی که نامشان در سروده‌های زرتشت آمده است تا سده‌های هفتم و ششم پم تغییر نام یافته بوده‌اند. اینها نشان می‌دهد که زمان زرتشت زمان دورتری از هزاره نخست پم بوده است. حتی در فروردین

۱- یسنه ۳/۳۲-۵.

۲- «یا» که یک نون گنگ نیز به همراه داشته که امروزه ما نمی‌توانیم تلفظ کنیم در زبان ایران باستان علامت جمع است. «تور» نام است و «یا» علامت جمع. این علامت جمع در فارسی نوین به صورت «ها» و «ان» درآمده است، ولی در برخی از گویشهای زبان ایرانی به همان صورت اصلی مانده است، چنانکه در گویش لارستانی هنوز هم «یا» تنها علامت جمع برای نامها است.

یشت که متأخرتر از گاتَه‌ها است و مغانِ پیرو آئین زرتشت در نسل‌های بعدی تدوین کرده‌اند نام‌های جاهائی آمده است که صحنهُ رخدادهای مهمی بوده‌اند، ولی از این جاها هیچ نامی در تاریخ نیست. تاریخ‌نگارانِ یونانیِ زمانِ هخامنشی که علاقه داشته‌اند در نوشته‌هایشان رخدادهای شرق فلات ایران را نیز بازتاب بدهند آن نامها را نشنیده بوده‌اند تا چیزی درباره‌شان بنویسند. از این جایها هیچ نامی در گزارشهای تاریخی زمان هخامنشی نیامده است و معلوم می‌شود که از زمان تدوین فروردین یشت تا زمان هخامنشی روزگار درازی فاصله بوده است و این جایها تا زمان هخامنشی تغییر نام داده بوده‌اند. چنانکه می‌دانیم، نام آبادیهای یک منطقه ممکن است که به‌دنبال خزش یک قوم بیگانه به آن منطقه تغییر یابد؛ و این را نیز می‌دانیم که در شرق فلات ایران چنین رخدادی پیش نیامده است و منطقه تا پس از برافتادن شاهنشاهی ساسانی زیستگاه آریان بوده است. القاب بسیار مهمی همچون کاوَم و کرپن و اوسیچ و گرهما که در زمان زرتشت آن‌همه دارای اهمیت و موقعیت بوده است، تا سده‌های هفتم و ششم پیش از مسیح به کلی از زندگی جمعی جوامع ایرانی رخت بر بسته بود، به‌گونه‌ئی که دوران کاویان و حتی لقبِ کاوَم تا زمان پادشاهی ماد تبدیل به اسطوره شده بود، و آنچه درباره‌ی زمان کاویان در دوران ماد در اوستا تدوین شد مجموعه‌ئی از اساطیر بود. پس تغییر نامها و همچنین فراموش شدن آنها تا سده‌ی هفتم و ششم پم که به‌طور طبیعی صورت گرفته بوده می‌بایست که ناشی از سپری شدن روزگار دازی بوده باشد که فاصله‌ی چندین صد ساله‌ی میان زمان زرتشت و زمان پادشاهی ماد بوده است.

روایت‌های عهد هخامنشی که به مورخان یونانی سده‌های ششم و پنجم پم رسیده بوده و آن را برای ما باز نهاده‌اند روزگار زرتشت را تا ۶۰۰ سال پیش از تشکیل دولت هخامنشی به عقب می‌برده است. از کرانتوس لیدیّه‌یی که در نیمه‌های سده‌ی پنجم پم می‌زیسته نقل شده که زرتشت ۶۰۰ سال پیش از لشکرکشی خشیارشا به یونان می‌زیسته است. از ادوکسوس که یک ریاضی‌دان کلدانی اهل بابل و مقیم آتن و او را از دوستان افلاطون بود (حتمًا استاد افلاطون بوده) نقل کرده‌اند که زرتشت ۶۰۰ سال پیش از زمان او می‌زیسته است. چنین روایت‌هایی بهترین گواه بی‌اساس بودن روایت مغانِ عهد ساسانی است که زرتشت را معاصر اواخر سلطنت ماد دانسته است. ایرانیان در زمان هخامنشی زرتشت را متعلق به زمانی بسیار دور می‌دانسته‌اند، و همین روایتها بوده که یونانیانِ زمان هخامنشی نقل کرده‌اند.

خردپذیرترین بررسی‌هایی که توسط زرتشت‌شناسان بزرگ غربی قرنِ حاضر درباره‌ی زمان و مکان ظهور زرتشت به‌عمل آمده، نشان می‌دهد که زرتشت در حوالی ۱۳۰۰ یا ۱۲۰۰ سال

پیش از مسیح در سرزمین خوارزم ظهور کرده، اهل خوارزم بوده، فعالیت تبلیغش را در خوارزم آغاز و در باختریه دنبال کرده است. یعنی خاستگاه زرتشت در جنوب دریاچه آرال (جائی در نیمه شمالی ازبکستان کنونی) بوده و اوج فعالیت‌های موفقیت‌آمیز تبلیغش در شرق افغانستان کنونی و غرب تاجیکستان کنونی بوده است.

انتقادهای لفظی زرتشت از کردار و رفتار کاوے‌ها، کرپن‌ها، اوسیچ‌ها و گرهماها، که به‌مثابه تحریک مردم به نافرمانی از آنها بود، همه آنان را برخلاف او بسیج کرد، و برای او که در معرض کشته شدن قرار گرفته بود راهی جز هجرت در پیش نماند؛ لذا بناچار راه جنوب در پیش گرفت و در این رهگذر دراز به باختریه رسید. جام اسپه و فرش اُشتر (جاماسپ و فرشوشتر) که از یاوران کاوے و یشت اسپه (کی گشتاسپ) بودند به‌ندای انسان‌ساز او پاسخ مثبت دادند. او در باختریه مورد حمایت گشتاسپ قرار گرفت،^۱ و تا سنین بالای ۷۰ سالگی در آن نواحی به تبلیغ پرداخت. در لشکرکشی بزرگی که قبایل آریایی توریا از جانب شمال به باختریه کردند زرتشت به دست سپاهیان یک کاوے تورانی به‌نام ارجت اسپه (ارجاسپ) کشته شد. نام کشنده زرتشت را پهلوانی به‌نام یرات رگرش نوشته‌اند.

۲. تعالیم زرتشت

زرتشت را ما «پیامبر» می‌نامیم، و تعریفی که از پیامبر داریم تعریفی است که توسط تعالیم ادیان سامی (یهودیت، مسیحیت، اسلام) در ذهن ما جا گرفته است؛ لذا همراه نام زرتشت در ذهن ما شخصیتی همچون موسا و عیسا و پیامبر اسلام شکل می‌گیرد. حتی مؤلفان متأخر زرتشتی که در زمان خلافت عباسی تألیفاتی در تفسیر اوستا کردند تحت تأثیر همین برداشت ذهنی شخصیتی را برای زرتشت ساختند که با شخصیت اصلی او متفاوت بود و شباهت به انبیای سامی داشت. ولی زرتشت در تعریفی که در ذهن ما از «پیامبر» وجود دارد نمی‌گنجد. پیامبر در ادیان سامی مردی است که خدا پیش از آفرینش جهان تصمیم گرفته بوده که او را در زمان مشخصی از شکم مادری به دنیا بیاورد و او را پیک خاص خویش قرار داده پیامها و دستورها و احکام خویش را به‌وسیله او به مردم برساند، و او حاکم‌اعلای مردم باشد. وظیفه پیامبر در ادیان سامی آن بوده که خدا را به مردم بشناساند، مردم را از خشم و قهر او بیم دهد، و به‌زور و تشو و تهدید و ادار به ستایش و پرستش خدا و اطاعت از خودش کند. ذلیل و خفیف و تسلیم بودن مردم در برابر زور و خشم و جباریت خدا اساسی‌ترین بخش تعلیم

پیامبران سامی است؛ و بیم همیشگی از خشم خدای زودرنج نیز پایه اصلی تعالیم پیامبران ادیان سامی را تشکیل می‌دهد. این خداشناسی در داستان‌هایی که خبر از خشم‌آوری خدا و نابودسازی اقوام نافرمان در آتش فشان و سیل و زلزله می‌دهد بیان شده است، و در این داستانها از مردم خواسته شده که چشم و گوش بسته در فرمان پیامبر باشند. ولی - چنانکه خواهیم دید - نه خدای زرتشت اوصافی شبیه خدای ادیان سامی دارد، و نه خود زرتشت دارای اوصافی است که ما از انبیای سامی می‌شناسیم. خدای ادیان سامی یک ذات دست‌نیافتنی است ولی خدای زرتشت یک دوست است. پیامبران ادیان سامی ذاتهای مافوق بشری‌اند، ولی زرتشت یک انسان دردشناس معمولی است که مزیتش در دردشناسیش است و در تلاشش برای التیام دردهای بشری و آوردن شادی به جامعه انسانها. زرتشت هرچه می‌گوید از درون خودش برمی‌خیزد، ولی پیامبر در ادیان سامی دریافت‌کننده و رساننده وحی است که خدا به‌توسط یک فرشته از آسمان برای او فرستاده است. پیامبران ادیان سامی با واسطه با خدایشان در ارتباط‌اند و واسطه نیز جبریل است که از آسمان می‌آید و به آسمان برمی‌گردد و پیام می‌آورد و پیام می‌برد؛ لیکن زرتشت مستقیماً با خدا که در درون او است همسخن است. پیامبران ادیان سامی از خود هیچ اراده‌ئی ندارند و صرفاً اجراکننده فرمان‌هایی‌اند که توسط وحی به آنها ابلاغ می‌شود، ولی زرتشت با اراده خودش تصمیم گرفته که دیدگان انسانها را بر روی حقایقی بگشاید که باعث شادی در زندگی این جهانی و نیک‌فرجامی در زندگی اخروی است. وظیفه انسان در ادیان سامی عبادت خدا است که به‌توسط نماز و روزه و حج انجام می‌گیرد، و وظیفه انسان در تعالیم زرتشت آن است که پندار و گفتار و رفتار نیک داشته باشد. پیام اصلی دین نزد پیامبران سامی آن است که انسان باید تلاش کند تا به‌وسیله ستایش شبانه‌روزی از خدا (ذکر الله) از خشم خدا در امان بماند و محبت خدا را جلب کند، و پیام اصلی زرتشت آن است که انسان وظیفه دارد که وسائل شادی و آسایش و آرامش دیگران را فراهم سازد. در ادیان سامی آنچه خشنودی خدا را باعث می‌شود عبادت ذلیلانه است، و در تعالیم زرتشت آنچه خشنودی خدا را باعث می‌شود نیک‌اندیشی و نیک‌رفتاری و نیکوکاری به‌هدف آبادسازی جهان است. پیامبران سامی آمده بودند تا مردم را عبادت‌گزار خدا و فرمان‌بر خودشان کنند؛ و زرتشت برپا خاسته بود تا مردم را خدمتکار یکدیگر کند. هدف تعالیم انبیای سامی ساختن آخرت است، و هدف تعالیم زرتشت ساختن دنیای کنونی است. در ادیان سامی «دنیا مردار است و طالب دنیا سگ مردارخوار» (الدنيا جيفة و طلبها كلاب)؛ ولی اساس و پایه و مایه تعالیم زرتشت تبلیغ برای

دنیاسازی و شادزیستی است.

چنانکه پیشتر گفتیم، جنگهای دنیای باستان عموماً جنگهای دینی زیر پرچم ایزدان بود. مردم جامعه که در اثر تلقینهای رهبران دینی به شدت مرعوب بلایای آسمانی بودند به مجریان چشم و گوش بسته فرمانهای حکومتگران و رهبران دینی تبدیل شده بودند و با صدور فرمان جهاد در راه خدا در لشکرکشیهای تجاوزگرانه شرکت می کردند و به قصد آنکه مردم اطراف را به اطاعت فرمانروای خویش در آورند و باورهای دینی رهبران خویش را بر آنها تحمیل کنند با جان و دل مردم را کشتار و غارت می کردند. آنچه بهانه جنگها را به دست امیران توسعه طلب می داد چندگانگی خدایان و اختلاف باورهای دینی بود که به تبع آن هر کدام از رهبران دینی سیاسی گمان می کرد که باورهائی که خودش دارد درست و باورهای دیگران باطل است. چنین توهمی هزاران سال بر جوامع بشری - به ویژه در میان رودان و مصر و عیلام - حکمروایی می کرد و جنگها به راه می افکند و ویرانیها و کشتارهای دسته جمعی را به دنبال داشت.

پیام زرتشت به بیان امروزی، «نفی مطلق جهاد برای گسترش دین و سلطه» بود. از این نظر، زرتشت در نقطه مقابل پیامبران ادیان سامی قرار می گیرد که اساسی ترین تعلیمشان جهاد برای گسترش دین و گسترش سلطه پیروانشان در جهان بود.

زرتشت مصلحی روشن بین و انسان دوست، و نخستین کس در جهان بود که به این حقیقت توجه نمود که اساس اختلافهای جوامع، و ستیزها و جنگها و ویرانیها، همانا چندگانگی الوهی و دینی است؛ و با اندیشه از میان برداشتن اختلافات دینی و نزدیک کردن باورهای انسانها، و به آرزوی آشنا کردن بشریت با اصول پسندیده اخلاقی مورد اتفاق همگان، نهضتی عظیم به راه انداخت که نه تنها در جهان زمان او بلکه تا دهها سده پس از او بدیع و منحصر به فرد بود. او که - به گفته خودش - مردی سخن ور و شیرین بیان بود،^۱ تأکید نمود که در جهان یک خدای واحد نادیده آسمانی وجود دارد که آفریدگار و پروردگار و مهرورز و مردم دوست و کردگار است؛ و جز او هر چه را که مردم تحت نام خدا می پرستند و به نام آنها جنگها به راه می افکنند، دیوان مردم فریب و جنگ افروزند که آبادی ها را به ویرانی، و بشریت را به درد و رنج و تباهی می کشانند. آنچه جنگها را به راه می اندازد روح خبیثی به نام «انگر مئیو» است که در انسان لانه کرده است و او را تحریک به سلطه طلبی و جنگ و خون ریزی می کند.

پیشتر گفتیم که اقوام آریایی خدایانشان را با لقبهای آهور و دیو خطاب می کردند و بعدها آهور خدای مورد پرستش اقوام ایرانی و دیو خدای مورد پرستش آریان مهاجر هند شد. آهور برای ایرانیان صفت مجرد ایزدان آسمانی بود که به مرور زمان به یک خدای یگانه تبدیل شده بود. چنین امری در میان همه اقوام جهان وجود داشته و زمانی که بعضی از جوامع بشری به عقیده توحیدی رسیدند خدای هر کدام از اقوام یکتاپرست همان صفت مشترک خدایان دیرینه بود، که به صورت خدای واحد درآمد. إله در روزگاران دور صفت مشترک خدایان مختلف قبایل عرب بود، و هر کدام از خدایان عرب یک اله بود که معرفه اش إله می شد. این لفظ به مرور زمان به شکل «الله» درآمد. بتخانه های عرب عموماً «بیت الله» (خانه الله) نامیده می شدند، و عربها خدایانشان را با خطاب «اللهم» (ای الله ها) مورد خطاب قرار می دادند. به تدریج الله به خدای مجرد آسمانی تبدیل شد، سپس به دنبال تحول در فکر دینی عرب و گسترش مسیحیت در نواحی شمالی عربستان و به دنبال آن ظهور اسلام، الله به خدای آسمانها و زمین و آفریدگار یکتا مبدل شد که پیامبرانش را فرستاده بود تا راه رستگاری را که پرستش خدا و فرمان بری از پیامبر بود به انسانها نشان دهند.

زرتشت اعلام کرد که خدای حقیقی جهان «اهورمزدا» است که آفریدگار و پروردگار و کردگار و کارساز و توانا است، و دیگر هر چه خدا نامیده می شود دیو و دشمن بشر است، و کسانی که با ادعای نمایندگی آنها به مردم فرمان می دهند سلطه جویانی مردم فریب اند. او اعلام نمود که اهورمزدا و سپنته مئوی (منش مقدس) و وهومنه (منش نیک اندیشی) و ارته (منش عدالت) او را برای راهنمایی بشریت به سوی رستگاری برگزیده و به او مأموریت داده اند تا پیامهای نجات بخشش را به همه مردم روی زمین برساند و راه هدایت را به همه نشان دهد، دشمنیها و جنگها و ویران گریها و تجاوزها را از جهان براندازد، و برادری و همزیستی و صلح و امنیت و آرامش را در جامعه برقرار بدارد. او با بینش عمیقی که نسبت به واقعتهای جامعه داشت دریافته بود که خیر و شر و نیک اندیشی و بداندیشی خصلتهای ذاتی انسان است که با انسان زاده شده است؛ و با این دریافت کوشید که کلیدی بیابد برای گشودن قفل این تضادی که در درون انسان نهفته بود، و بر آن شد که با معرفی خیر و شر دیده های انسانهای نیک اندیش را بر روی حقایق بگشاید و آنها را به راه خیر افکنده از راه شر برحذر بدارد. او پیامهایش را به این نحو به گوش مردم می رساند:

اینک من می خواهم سخن بگویم. شما که نزدیک اید و شما که دورید، اگر خواهان تعلیم گرفتن اید گوش فرادهید و نیک بشنوید. اینک همه شما اینها را که من

می گویم به خاطر بسپارید. از این پس بدآموزان و دروغ پردازان با فساد کاریهای گفتاری و عقیدتی شان زندگی مردم را به تباهی نتوانند کشید.

من درباره آن دو گوهر همزادی سخن می گویم که در آغاز آفرینش پیدا شدند. آن یک که فضیلت بود به دیگری که دشمنش بود چنین گفت: «اندیشه و عقیده و آموزش و گفتار و رفتار و انفس و ارواح من و تو هیچ گاه با هم توافق نخواهند داشت».

من از چیزی سخن می گویم که اهورمزدا در این زندگی به من آموخته است. هر که از شما آنچه را که من می اندیشم و اعلام می دارم به کار نیندد در زندگیش همچنان رنج خواهد کشید. من از چیزی سخن می گویم که برای زندگی بهترین چیز است... من از چیزی سخن می گویم که آن ذات اقدس به من یاد داده است، و آن همانا سخنی است که سعادت جاویدان را برای انسانهای میرنده دربر دارد. من درباره آن ذاتی سخن می گویم که برترین ذات است، و او را می ستایم.^۱

اینک سخن می گویم با کسانی که گوش شنوا دارند درباره آنچه که انسان خردمند باید به خاطر بسپارد، و اهور و وهومنه را بستاید؛ می خواهم درباره رحمتی که مشمول فروغ ایزدی است سخن بگویم - آن رحمتی که شامل حال کسانی می شود که خردمندانه بیندیشند و راستی پیشه کنند. بشنوید با گوشهایتان بهترین چیزها را. به آنها با دیدگان روشن بین ذهنتان بنگرید تا پیش از آنکه فرجام بزرگ فرارسد هر کدامتان بتوانید تصمیم درست را در انتخاب میان دوراه اتخاذ کنید و راهی را برگزینید که سعادت و خوشبختی در آن نهفته است. اینک آن دو گوهر نخستین که همزاد بودند و در درون انسان پدیدار شدند یکی بهترین و دیگری بد بود در پندار و گفتار و رفتار. و بین این دو آن کس که خردمند است راستی را برمیگزیند ولی آنکه نادان است چنین نمی کند. و چون این دو گوهر در آغاز به هم برآمدند، زندگی و مرگ را ایجاد کردند؛ سرانجام، بدترین حیات برای پیروان دروغ خواهد بود و بهترین منش برای پیروان راستی. از این دو گوهر آن یک که خواهان دروغ بود بدترین کردار را برگزید؛ و آنکه بهترین گوهر بود و از آسمانها جامه نستوهی بر تن داشت راستی را برگزید. و چنین اند همه کسانی که با کردار شایسته خواهان خوشنودی اهورمزدا باشند. در میان این دو گوهر همزاد، دیوها راستی را برنگزیدند، زیرا وقتی با هم شدند به هوس هوش ربا مبتلا گشتند و بدترین پندار را برگزیدند، و خشمگینانه جمعیت آراستند تا جهان بشریت را به تباهی و فساد بکشانند.^۲

۱- یسنه ۱/۴۵ - ۶.

۲- یسنه ۱/۳۰ - ۶.

شاید زرتشت نخستین انسان روی زمین و عرصهٔ تاریخ باشد که به حقیقت متضاد بودن سرشت بشری پی برده بود و درصدد حل این تضاد به قصد خوشبخت کردن انسانها برآمد. ما در جهان باستان، دیگر هیچ اندیشمندی را نمی‌شناسیم که این‌گونه تعریف روشنی از سرشت انسانی و از خیر و شر ارائه داده باشد. در سروده‌های او، همان‌گونه که اهورمزدا و وُهومنه و اَرته در ضمیر انسان جای دارند، خیر و شر نیز بخشی از ذات بشر است. اما انسان بافضیلت آن است که بتواند خویشتن را از سرشت شر برهاند و از سرشت خیر پیروی کند. به عبارت دیگر، از نظر زرتشت، تلاش برای دستیابی به سعادت همانا جدال با خویشتن و بریدن از بخشی از وجود خویشتن است که همان صفتِ انگر مَنیو (اهری من) باشد.

این جنبه از تعالیم زرتشت ستون اصلی بنیان تربیت اخلاقی‌ئی است که او در سروده‌های خویش برپا داشته است. ما به دشواری می‌توانیم اندیشمند دردشناس دیگری را در جهان باستان بیابیم که اخلاق را این‌گونه واضح و روشن تعلیم داده باشد. زرتشت ابتدا انسان را به آن‌گونه که هست (موجودی باشعور خودآگاه اندیشه‌ور، و ترکیبی از خصلتهای خیر و خصلتهای شر که سرشتی او است) تعریف کرد، آنگاه کوشید که تعریف دقیقی از انسان به آن‌گونه که باید باشد ارائه دهد، و به انسانها بیاموزد که چه‌گونه باید از خصلتهائی که باعث رنج‌اند رهید و به خصلتهائی که باعث سعادت‌اند دست یافت.

ما وقتی گاتَه را مطالعه می‌کنیم زرتشت را انسانی می‌یابیم که برای رنجهای بشریت به شدت رنج می‌کشد و همواره در تلاش است که راهی برای پایان دادن به بدبختیهای مردم بیابد و به آنان نشان دهد و همگان را به‌رستگاری برساند. و چون می‌داند که این کار مشکل از عهدهٔ یک انسان یا حتی یک گروه از انسانها بر نمی‌آید، همواره دست دعا به‌درگاه آفریدگار بلند می‌کند و از او مدد می‌طلبد، و درعین حال از او می‌خواهد که این همه بدبختی و نابسامانی و جنگ و خون‌ریزی و فساد را که در جهان وجود دارد و آسایش و آرامش را از مردم سلب کرده است از بین ببرد. او احساس می‌کند که وظیفه دارد بشریت را از این فلاکتها برهاند، ولی چنین توانی را در خودش سراغ ندارد، و می‌بیند که زورمندان (کاوے‌ها، کرپنها، اوسیحها، گرهماها) با همهٔ توانشان با او مخالفت می‌ورزند، و یآوری از میان انسانها برای خودش نمی‌یابد؛ و برای همین هم وی را در سروده‌هایش می‌بینیم که همواره در اندیشهٔ یافتن راهی برای انجام مأموریت خویش است و از تنهایی و بی‌یآوری رنج می‌کشد. او در یکی از سروده‌هایش خطاب به اهورمزدا (درواقع، خطاب به درون خویشتن) چنین می‌گوید:

به کدام سرزمین رو کنم، به کجا پناه برم از دست این زورمندانِ پیرو دروغ، از دست

این مردمی که با من بی انصافی می کنند؟ هیچ کدام از آنها روی خوش به من نشان نمی دهد. پروردگارا! من باید به چه وسیله‌ئی خوشنودی تو را به دست بیاورم؟

پروردگارا! من نیک می دانم که به تنهایی توان انجام هیچ کاری را ندارم، زیرا فقط اندک شماری از مردم با من اند. من از تو - پروردگارا - می خواهم که مرا چنان یآوری کنی که یک دوست نسبت به دوستش می کند. به وسیلهٔ آرتَه به من بیاموز که راه رسیدن به وهومن را چه گونه باید پیمود.

پروردگارا! وقتی پیروان دروغ در صدد آزار رساندن به من برمی آیند، به جز اندیشهٔ نیک اعطایی تو و فروغ روشنگر تو چه کسی یاور و پشتی بانِ مردی چون من خواهد بود؟ در این تنهایی و بی کسی فقط توئی - پروردگارا - که دست مرا می گیری و به راه درست رهنمون می شوی.^۱

او احساس می کند که وظیفهٔ هدایت بشر به سوی خوشبختی به وی سپرده شده است. لذا در پرسشی که از زبان روح هستی از درون خویشتن می کند خطاب به اهورمزدا می گوید که تو مرا برای بشریت آفریده‌ای؛ و از او می خواهد که در این راه یاور و راهنمایش باشد:

گئوش ارون (روح هستی) به درگاه تو استغاثه کرد که مرا چه کسی آفریده و به چه منظوری آفریده است؟ زورمندان خوشنوت‌ورز به من تعدی می کنند. پروردگارا! من جز تو چوپانی ندارم؛ مرا به چراگاه شایسته رهنمون باش.^۲

زرتشت در عین آنکه شدیداً از کاوے‌ها و کرپنها و اوسیح‌ها و گرهماها بیزار می جوید در صدد است که به آنها و همهٔ زورمندان پیرو دروغ و فریب بیاموزد که رستگاری در پیروی از راستی و نیک‌اندیشی است. او تصریح می کند که اگر از آنها بیزار می جوید نه از سرکینه و دشمنی بلکه از سر خیرخواهی است؛ زیرا خواهان سعادت و خوشبختی برای همگان است:

پروردگارا! من از تو می پرسم، به من بگو که در میان آنهائی که مورد خطاب من اند کدامشان دوست دار راستی و کدامشان پیرو دروغ است! دشمن در کدام سواست! آیا پیرو دروغ که خواهان رحمت تو نیست دشمن است؟ چرا او چنین است؟ آیا باید او را دشمن پنداشت؟^۳

زرتشت را در سروده‌هایش دارای یک مأموریت جهان‌شمول می بینیم که خود را نجاتبخش بشریت معرفی می کند و به همهٔ اقوام جهان نظر دارد. انبیای دنیای کهن عموماً

۱- یسنه ۴۶/۱ - ۲ و ۷.

۲- یسنه ۲۹/۱.

۳- یسنه ۴۴/۱۲.

توسط خدای قبیله‌ی‌شان برای نجات قوم و قبیلهٔ خودشان مبعوث شده بودند، و نه تنها هدفشان فقط رستگاری قوم خودشان بود بلکه خود و خدایشان با خدایان و قبایل پیرامونشان دشمن بودند و نابودی آنها را می‌خواستند. موسا که توسط خدای بنی اسرائیل برگزیده شده بود تنها وظیفه‌اش رستگاری قوم اسرائیل از بردگی فرعون مصر و کوچاندن آنها به‌جای دیگری بود که در آزادی بزنند؛ و نه تنها رستگاری اقوام دیگر را در نظر نداشت بلکه - چنانکه در جای خود خواهیم دید - به‌همهٔ اقوام روی زمین به‌دیدهٔ دشمن درخور نابودی می‌نگریست، و حتی همزیستی با اقوام غیراسرائیلی را برای قوم خودش که پیروان یهوه - خدای اسرائیل - بودند ممنوع کرده بود. تلاش جهادگرانه برای تصرف سرزمینهای اقوام بیگانه و نابودسازی اقوام بیگانه اساس تعالیم موسا را تشکیل می‌داد، و آن را در جای خود خواهیم خواند. ولی در هیچ جای گاتَه نمی‌بینیم که زرتشت در یک مورد هم برای رستگاری قبیلهٔ خودش - اسپیتامَه - دعا کرده یا سخن گفته باشد، یا خطاب به‌آنان گفته باشد که من برای رستگاری شما مبعوث شده‌ام؛ بلکه در همه‌جا خطابش به‌مردم سراسر گیتی است، و خواهان آن است که همهٔ مردم روی زمین به‌آهور روی آورند و از دیو دور گردند، تا ستیز و اختلاف و جنگ از میان برود و همهٔ بشریت در آرامش و آسایش به‌سر ببرند.

بیشتر سروده‌های زرتشت حالت یک گپِ گفتِ (مونولوگ) دوستانه با آهور مزدا دارد. خدا در سروده‌های او نه یک پادشاه قهار جبار منتقم خشم آور پرزور، بلکه یک دوست بسیار دانا و مردم‌دوست و مهرورز است. او وقتی خدا را مورد خطاب خویش قرار می‌دهد و از او یاری می‌طلبد که بتواند مردم را به‌راه نیکی و راستی رهنمون شود چنان با خدا سخن می‌گوید که انگاری یک دوست در برابر یک دوست نشسته است و با او مشورت و نزد او گلایه می‌کند. او وقتی با خدا سخن می‌گوید انگاری خدا در درون خود او است، و او در حقیقت با ضمیر خود و درون خود سخن می‌گوید، و در تلاش است تا راهی موفقیت‌آمیز برای اصلاح جامعه و برطرف کردن کژیها بیابد:

پروردگارا! آیا می‌توانم از تو بخواهم که به‌من به‌عنوان یک دوست آنچه را که شایسته است به‌من بیاموزی و دوستانه راه درست را به‌من نشان دهی تا از وُهومَنَه (اندیشهٔ نیک) پیروی کنم و وجودم ملامال از عشق و محبت گردد؟ تو، پروردگارا، که از اعماق روح همگان خبر داری؛ تو که پدیدآورندهٔ راستیها و نیکیهای^۱.

پروردگارا! تو را فرامی‌خوانم، تو نیز به‌ندای من توجه کن و همان‌گونه که یک

دوست به دوست خودش یاوری می‌رساند به‌من یاوری برسان. به‌من بیاموز تا آن‌گونه که شایسته و بایسته است از نیک‌اندیشی (وهومنه) برخوردار شوم.^۱

پروردگارا! به‌ما بگو و بازبان خودت به‌ما بفهمان که فرجام نیکوکاران چه خواهد بود، تا من بتوانم همهٔ مردم روی زمین را به‌راه تو درآورم.^۲

من که قلبم را ناظر بر روح خویش قرار داده‌ام، و با نیک‌اندیشی یکی شده‌ام، و به‌خوبی می‌دانم که هرکار نیکی را اهورمَزدا پاداش خواهد داد، هرچه در توان دارم را در راه آموزش به‌انسانها برای پیروی از راستی و عدالت به‌کار خواهم گرفت.^۳

پروردگارا! آیا به‌زبان خودت و از عمق روح خودت به‌من یاد خواهی داد که چه‌گونه می‌شود برای همیشه راه راست و نیک‌اندیشی را در پیش گرفت؟^۴

پروردگارا! تو به‌نیکان گوهر فضیلت داده‌ای آنان را به‌نیروی تقوا و راستی آراسته‌ای، ولی بدکاران را خوئی آتشین است؛ و این دو از یکدیگر متمایزند. همهٔ کسانی که گوشی شنوا دارند این حقیقت را درک خواهند کرد و به‌راه تو در خواهند آمد.^۵

برخلاف ادیان سامی که پیامبرشان بی‌اراده و تصمیم خودش از جانب خدای قومی‌شان برگزیده می‌شود و خدا در نخستین پیامش خویشتن را به‌او می‌شناساند و همچون یک پادشاه زورمند و فرمانده مطلق به‌او فرمان می‌دهد (و این را دربارهٔ موسا و یهوه خواهیم دید)، در سروده‌های زرتشت می‌بینیم که او در تلاش برای یافتن حقیقت و منشأ نیکی، از راه مکاشفهٔ درونی، در ژرفای ضمیر خویش به‌شاخت خدا نائل شده است. او یک‌جا چنین می‌گوید:

پروردگارا! هم‌آنگاه که تو را در ضمیر و اندیشهٔ خویش درک کردم دانستم که آغاز و پایان همهٔ هستی تویی. چون با دیدهٔ دل به‌تو نگریستم تو را منشأ خیر مطلق (پدر وهومنه) یافتم. دانستم که تو آفریدگار روح هستی (گئوش اُرَوَن) و دادار حقیقی و آفریدگار عدالت (اَرَتَه) و داور کردارهای مردم جهان‌ای. دانستم که نیک‌اندیشی و نیک‌منشی (وهومنَه) را تو به‌کسانی عطا می‌کنی که در تلاش‌اند تا با کردارهای نیکشان تو را خوشنود سازند.^۶

۱- یَسَنَه ۲/۴۶.

۲- یَسَنَه ۳/۳۱.

۳- یَسَنَه ۴/۲۸.

۴- یَسَنَه ۱۱/۲۸.

۵- یَسَنَه ۶/۴۷.

۶- یَسَنَه ۷/۳۱-۹.

پروردگارا! آن روز فرخنده کی فرا خواهد آمد که جهانیان به سوی راستی و پاکی روی آورند، و خیرخواهان رستگاری بخش با تعالیم بخردانه خویش مردم را به سوی سعادت و نیک فرجامی رهنمون شوند؟ نیک اندیشی چه وقت به سوی همگان روی آور خواهد شد؟ پروردگارا! من یقین دارم که تو چنین روزی را خواهی آورد.^۱

چنین شناختی از خدا ناشی از یک پرسش اساسی است که زرتشت از خویشتن کرده بوده است، و آن همانا این پرسش است که هدف از خلقت انسان چیست، انسان برای چه به این دنیا آمده است، و هدف غایی زندگی بشر چیست؟ این همان پرسشی است که زرتشت در سرودهای یسنه ۴۴ در یک گپ گفت (مونولوگ) که با اهورمزدا - و در واقع با خویشتن - داشته از اهورمزدا پرسیده است.

در تعالیم زرتشت موضوعی وجود دارد که در هیچ کدام از دینهای دیگر دیده نمی شود؛ و آن تقدس بخشیدن به آفریدگان خوب و مفید اهورمزدا و ستایش آنها است. در اوستا ما سرودهایی را در ستایش خورشید، ماه، اختران، رودخانه و آب، درخت، کوه، آتش و دیگر پدیده های طبیعی و حتی جانوران اهلی سودمند می یابیم. این پدیده ها در تعالیم زرتشت به صورت جلوه های اراده آفریدگار مطرح اند و ستایش از آنها در حقیقت خویش ستایش اراده اهورمزدا، و به بیانی دیگر ستایش ذات اهورمزدا است. اینها ایند که ادامه حیات بشر را به اراده اهورمزدا ممکن ساخته اند؛ پس اینها نعمتهای آفریدگارانند، نیک اند، مظاهر زیبایی اند، و شایسته ستایش اند:

زمین را می ستائیم که ما را با بردباری بر پشت خویش حمل می کند. زنان را می ستائیم - ای اهورمزدا - که از آن تو هستند که زاینده مایند و با راستی و ایمانشان و با تلاش و کارشان و با فداکاریهایشان فرزندان نیکوکار و راست کردار می پرورند. آبهای فروریزنده از بالا و آبهای چشمه ساران و آبهای روان و آبهای ایستارا می ستائیم که خدای بزرگ برای ما فرستاده است و مظهر پاکی و نیکی اند و به ما خدمت می کنند و برای ما همچون مادران زاینده اند. همه مظاهر نیکوئی را می ستائیم و به همه نیکیها و نامهای نیک نماز می بریم زیرا آفریدگان خدایند، و با ستایش اینها تو را می ستائیم و در پیشگاه تو نماز می بریم ای خدای بزرگ، و با ستایش اینها خویشتن را با تو یکی می کنیم و نیایشهایمان را به تو تقدیم می داریم. گاو زاینده و شیرده را می ستائیم. کودکان زیبای شیرخواره را می ستائیم. همه آنها را که مردم را در تنگیها دستگیری می کنند و همچون آبها بخشنده و

نیکی کننده اند را می ستائیم.^۱

ستایش مظاهر هستی شبیه سروده بالا در اوستا بسیارند. انسان وقتی این ستایشها را می خواند به یاد این سخن سعدی شیرازی می افتد که «به جهان خرم از آن ام که جهان خرم از او است؛ عاشق ام بر همه عالم که همه عالم از او است». سعدی از آن رو عاشق همه جهان است که همه جهان جلوه اراده خدا است؛ او که مسلمان ایرانی است چنین عقیده‌ئی را در عمق روح و وجدان خویش یافته و به تحقیق آن را از روزگاران دوری به ارث برده و سپس بر زبان آورده است. ستایش پدیده‌های طبیعی در آئین زرتشت زیباترین جلوه توحید او است که همه چیز را نشأت گرفته از خدا می بیند و او را منشأ همه نیکیها و خوبیها و راستیها و خوشیها می داند. همه پدیده‌های طبیعی را خدا آفریده و به تسخیر بشر در آورده تا بشر توسط آنها به سعادت و خوشی دست یابد و آفریدگار را بهتر بشناسد و او را بستاید که این همه نعمتها را به او ارزانی داشته است. این پدیده‌ها نیز چونکه آفریدگان نیک آفریدگارانند باید ستایش شوند و از راه آنها به ذات آفریدگار پی برده شود، زیرا تجلی ذات آفریدگار را در همه چیز می توان دید.

زرتشت را در خلال گاتۀ انسانی می یابیم که نه تنها به انسانها بلکه به همه آفریدگان عشق می ورزد، و نه تنها برای انسان بلکه برای همه موجودات روی زمین خواهان آسایش است. او انسان را موجودی خیرگرا و شرس‌تیز می داند و تصریح می کند که انسان ذاتاً نیک اندیش و عدالت گرا است.^۲ این درست برخلاف تعالیم ادیان سامی است که انسان را ذاتاً شرگرا و خیرگریز می دانند. خیرگریزی و شرگرایی انسان در ادیان سامی با نخستین انسان یعنی آدم ظهور می یابد. خدا روزی که آدم را آفرید به او گفت که به سخنان شیطان گوش ندهد که شیطان دشمن او است. و به او گفت که از میوه یک درخت مشخصی نخورد. ولی آدم هم به سخن شیطان گوش داد و هم از آن میوه خورد و در نتیجه مورد خشم خدا قرار گرفت. در ادیان سامی تا زمانی که یک پیامبری بر سر مردم بود و مردم از او می ترسیدند، ناگزیر از بدی دوری می کردند، ولی همینکه فرصتی می یافتند یا همینکه پیامبران از دنیا می رفت به روال سابقشان برمی گشتند. خیرگریزی و شرگرایی در ادیان سامی خصیصه ذاتی انسان است، ولی نزد زرتشت انسان ذاتاً خیرگرا و شرگریز است. در تعالیم ادیان سامی دستور داده شده که انسانهای شرگرا (کسانی که خدای خودی را نمی پرستند و مطیع پیامبر زمانه

۱- یسنه ۳۸ سراسر.

۲- یسنه ۴/۴۷.

نیستند) را نابود کرد تا شراز میان برود؛ ولی در تعالیم زرتشت باید عوامل و مسببات شر را از میان برد و مردم را با خیر و شر آشنا کرد، آنگاه شراز میان خواهد رفت و خیر گسترش خواهد یافت، و کسانی که از خود بیگانه شده و به شر گرایش یافته‌اند وقتی خیر را شناختند گرایش به خیر خواهند یافت.

زرتشت اساس تعالیمش را بر روی محبت به آفریدگان اهورمزدا بنا نهاد و مسئولیت اول و آخر انسان را همزیستی مسالمت‌آمیز با هم و حمایت رودخانه و کشتزار و درخت و جانوران اهلی (ستوران) اعلام کرد، و بنابر آن هرگونه تعدی به انسان و حیوان و محصولات و آبادیها را شدیداً نکوهیده آنها را کردار کسانی نامید که از دیوها فرمان می‌برند تا خوشی را از مردم بگیرند و جهان را فاسد کنند.^۱ از آنجا که کاویان در تلاشهای گسترش طلبانه‌شان درگیر جنگهای همه‌جانبه با هم بودند و این جنگها ویرانیها و رنجها برای مردم به دنبال می‌آورد، او نوک پیکان حمله را متوجه کاوے‌ها، کرپنها، گرهماها و اوسیجها کرد که به عقیده او روح خرد مردم را به بند کشیده بودند و با به‌راه انداختن جنگهای تجاوزکارانه و ویران‌گر، امنیت را در جامعه از میان برده آرامش را از انسانها گرفته چارپایان را نابود کرده و کشتزارها را به ویرانه مبدل می‌ساختند.^۲

او به قصد براندازی آداب و رسوم خشن موجود با همه مظاهر دینی روز به مبارزه لفظی و تبلیغی برخاست و مراسم عبادی آریان را که با میگساری و پایکوبی و نعره‌های مستانه و ذبح حیوانات قربانی برای خشنودی خدایانشان همراه بود کردارهای جاهلانه، و قربانی حیوانی را تبهکاری و اعمال ستمگرانه و نابودکننده حیوانات سودمند نامید و مورد حملات شدید لفظی قرار داده گفت که این اعمال خشم آفریدگار را بر خواهد انگیخت. او همچنین کسانی که در برابر انسانهای مسالمتجو سلاح برمی‌کشند و به جنگ برمی‌خیزند و کشتزارها و آبادیها را تباہ می‌کنند را پریوانِ دیو و دروغ‌نامید و تأکید کرد که اینها گمراهانی‌اند که با این کارهای جاهلانه از دیوها یاری می‌طلبند و بر سر حصول متاع دنیایی آبادیها را ویران می‌کنند و انسانها را به خاک و خون می‌کشند. او گفت که کسانی که جنگ می‌افروزند و آبادیها را تباہ می‌کنند مردمی نابخردند که با کردارهای ناروایشان گنوش اُرُون (روح هستی) را به فریاد درآورده‌اند.^۳ او که به مفاسد میگساری و مستی واقف بود ضمن تحریم کردن نوشابه مستی آور

۱- یسنه ۳۲، بندهای ۳-۱۲.

۲- یسنه ۱۸/۹، یسنه ۱۳/۳۲-۱۵، یسنه ۲۰/۴۴، یسنه ۱۱/۴۶.

۳- یسنه ۳۲/۳-۱۶، یسنه ۲۰/۴۴.

و زائل‌کننده هوش انسان، تأکید کرد که کسانی که نوشابه مستی آور می‌نوشند و برای خشنودی دیوها و خدایان دروغین به پایکوبی می‌پردازند و همراه با خروشهای مستانه خون جانوران را به قصد تقدیم به خدایان دروغین بر زمین می‌ریزند، دیواپرستانی‌اند که از نیکی دوری می‌جویند و به بدی می‌گرایند.^۱

به عقیده زرتشت، مردم ذاتاً گرایش به نیکی دارند و از بدی بیزارند؛ و اگر بدآموزی‌های رهبران مردم فریب و مدعیان دروغین نمی‌بود همه درست‌کردار و آشتی‌جو و مهرپرور می‌شدند و با تاب و توانشان در راه آبادانی جهان می‌کوشیدند. وی تصریح می‌کند که شر و بدی نه متعلق به جهان انسانها بلکه از آن اقلیم هفتم و خوانیرث است که اقلیم دیوها است، و دیوها این شر و بدی را گسترانده مردم را با وعده‌های دروغین و فریبا شیفته متاع دنیایی کرده در دل‌هایشان آرزوی جاودانگی نهاده‌اند و این‌گونه به دست این فریخوردگان خسونت می‌پراکنند و جهان را به تباهی می‌کشاند و درد و رنج را برای بشریت می‌آورند.^۲

به گفته او آنچه مردم را از فطرت خویش بیگانه می‌سازد نیروی دیومنشی است که به درون انسانهای کج‌اندیش حلول می‌کند و آنها را به دیوهای خشم‌آور و تبه‌کار و آزمند و کینه‌ورز مبدل می‌سازد.^۳ این نیروی دیومنش که «انگَر مَنیو» (منش خبیث) نام دارد از آغاز آفرینش با بشر زاده شده؛ همان‌گونه که «سپننه مَنیو» (منش طاهر) نیز با او زاده شده است.^۴ انگر مَنیو انسان را به سوی بدی و تباهی می‌راند، و سپننه مَنیو او را به سوی نیکی و عدالت رهنمایی می‌کند. انسان خردمندی که با پیروی از سپننه مَنیو نیکی ورزد سازد و با تلاش خود جهان را آباد کند، خدا از او خشنود می‌شود و در این زندگی شادی و در زندگی اخروی خوشبختی ابدی به او عطا خواهد کرد؛ ولی بی‌خردی که تابع انگر مَنیو شود و با پیروی از فرمان دیوها بدکرداری پیشه کند و امنیت و آرامش مردم را از بین ببرد، در این زندگی به درد و رنج و در آخرت به رنج‌جویدان گرفتار خواهد آمد.^۵ و تأکید می‌کند که نیک‌فرجامی و شادی ابدی برای کسی است که نیکی و خوشی و شادی را برای همگان خواهد.^۶ یعنی

۱- یسنه ۱۳/۳۲ و ۱۴، یسنه ۱۰/۴۷.

۲- یسنه ۶/۳۰، یسنه ۵/۳۲، یسنه ۳/۳۳.

۳- یسنه ۴/۴۹.

۴- یسنه ۲/۳۰-۳.

۵- یسنه ۴/۳۰-۱۱، یسنه ۱۵/۳۱-۱۶، یسنه ۷/۴۵، یسنه ۱۱/۴۶ و ۱۹، یسنه ۲/۴۸، یسنه ۴/۴۸.

۶- یسنه ۲/۴۳.

کسی که در صدد نشان دادن راه راست و درست به دیگران و خواهان شادی و نشاط دیگران و در تلاش خوشبخت کردن دیگران باشد بهترین فرجامها را خواهد داشت.

آنچه در تعالیم زرتشت توجه محققان را به خود جلب می کند آنکه او - برخلاف انبیای سامی - خودش را اصلاح گر و احیا کنندهٔ ادیان قبیله‌یِ موجود اعلام نمی کند، بلکه با باورهای موجود به مبارزه برخاسته و به جای آنکه در صدد پالودن آنها باشد در تلاش براندازی آنها است، و مجموعهٔ تعالیمی که ارائه می کند برای جوامع اطراف او تازگی دارد. انبیای سامی در هر جامعه‌ئی که بودند دنباله‌روان پیامبران قبیله‌یِ خودشان بودند، و می کوشیدند که آن دسته از تعالیمی که کهنه و فرسوده شده بود را اصلاح کنند و به صورتی مقبول ارائه دهند که با زندگی جامعه در زمان آنها سازگار باشد. مثلاً موسا در بنی اسرائیل دنباله‌رو یعقوب و اسحاق بود. بعدها در قبیلۀ او عیسا آمد تا دین موسا را از آلائشها بزدايد و تعالیم موسا که در کتاب دینی یهود بود اساس دین او را تشکیل داد. پیامبر اسلام نیز خود را ادامه‌دهندهٔ راه همهٔ انبیای اسرائیلی اعلام کرد و به رسمیت شناختن آن ادیان و قبول احکام کتابهای دینی یهود و مسیحی را بخش جدایی ناپذیر اسلام اعلام داشت و در عین حال همهٔ مراسم دینی موجود در مکه را ضمن اصلاحات ساده‌ئی (فقط با کنار نهادن بتها) تثبیت کرد. ولی زرتشت با یک اقدام انقلابی بر ضد همهٔ مظاهر دینی زمان خویش شورید و همه را ساخته و پرداختهٔ دیوان مردم فریب خوانده به آنها اعلام مبارزه کرد. یعنی او دینی آورده بود که تعالیمش کاملاً انقلابی بود و زندگی عقیدتی مردم را زیرورو می کرد و عدالتی آرمانی را تعلیم می داد که تا آن زمان برای مردم جهان ناشناخته بود.

در تعالیم زرتشت هیچ واسطه‌ئی میان خدا و انسان وجود ندارد، زیرا خدا چونکه در درون انسان است چندان به انسان نزدیک است که انسان می تواند مستقیماً با او هم سخن شود، آن گونه که خود زرتشت با او به عنوان یک دوست و آشنای دیرینه هم سخن می شود و مسائل و مشکلات خویش را با او در میان می گذارد. این همه خطابهای دوستانه به اهورامزدا در گاتۀ که زرتشت با خدا کرده است یکی از اهدافش تعلیم دادن به انسانها است که می شود این گونه خدا را مورد خطاب دوستانه قرار داد؛ ولی برای آن شرطی قرار داده است و آن اینکه انسان خویشتن را با خصلتهای نیک اندیشی و راستی و عدالت بیاراید.

زرتشت به انسانها نمی گوید که بیائید تا خداشناسی را من به شما بیاموزم؛ بلکه می گوید که من چند خصلت نیکو که از صفتهای خدایند و فضایل ملکوتی اند را به شما می آموزم، شما اینها را بگیرید و به کار ببندید، پندار و گفتار و رفتار نیک داشته باشید، آنگاه خواهید

توانست که همنشین و هم‌سخن خدا و حتی شبیه خدا شوید. او تصریح می‌کند که خدا را به وسیله پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک، و به وسیله برخورداری از فضایل و هومنه و آرته توان شناخت، و به همین وسیله اراده او را انجام توان داد.^۱ به عبارت دیگر، او می‌آموزد که عوامل و اسباب نزدیکی به خدا و شبیه خدا شدن در درون خود انسان نهفته است، و هر انسانی که مایل باشد می‌تواند که آنها را کشف کند و به کار بندد و خویش را به کمال و خداگونگی برساند.

۳. فضایل ملکوتی در تعالیم زرتشت

زرتشت تعلیم می‌داد که انسان می‌تواند با برخورداری از فضایل ملکوتی (والا ترین فضایل اخلاقی) خود را شایسته رسیدن به سعادت دوجوانی و همسانی با اهورمزدا سازد. معنای تقوا را در تعالیم زرتشت دیدیم. تقوای مورد نظر زرتشت آن است که انسان با مجموعه‌ئی از فضایل والای اخلاقی که از ذات اهورمزدا نشأت گرفته‌اند یکی شود. اهورمزدا فضیلت کامل و مقدس‌ترین ذات است. انسان نیز می‌تواند با دست‌یازی به فضایی که مخصوص اهورمزدا است خود را خداگونه سازد و شبیه اهورمزدا شود. فضایی که زرتشت در تعالیم خویش از آنها نام برده است والا ترین مراحل آرمان بشری‌اند که نیک‌اندیش‌ترین متفکران جوامع بشری همواره در جستجوی آنها بوده‌اند و هستند. به این فضایل - که صفات ربوبی‌اند - انسان می‌تواند دست یابد و به وسیله آنها به کمال برسد. زرتشت این فضایل را به گونه‌ئی مطرح نموده است که انگار می‌خواهد مراحل طی راه کمال را به انسان تعلیم دهد. یعنی تعلیم می‌دهد که انسان اگر می‌خواهد به‌رستگاری برسد باید از صفاتی پیروی کند که مخصوص خدا است، و بکوشد که با پیروی از این صفتها خودش را خداگونه سازد و در همه امورش، در پندار و گفتار و کردارش، همچون خدا باشد. این فضایل عبارت‌اند از: «وُهومنه»، «آرته»، «خشتر»، «آرمئیتی»، «هائورواتات»، «امرتات»، «سراوشه».^۲

«وُهومنه» از «وهو» یعنی خوب، و «منه» یعنی منش ترکیب یافته است؛ و می‌توانیم آن را «حق»، «نیت خیر»، «نیک‌اندیشی» و «منش نیکو» معنا کنیم. این صفت، که بعدها در

۱- یسنه ۸/۴۱ و ۱/۴۷.

۲- این نامها تا امروز در زبان ایرانی - با تغییراتی که در تلفظ و معنا یافته‌اند - بازمانده است، و اکنون تلفظشان چنین است: بهمن، خسرو، آرمیده، خرداد، مرداد، سروش. «آرته» نیز بعدها که اسلام آمده با واژه عربی «عدل» جانشین شده است.

آئین مَزَدایَسَنَه به صورت اصل «پندار و گفتار و رفتار نیک» تعلیم داده شد، سرآمد همه فضایل است. و هومنه یعنی اندیشه و عمل نیکو، عشق به خالق و محبت مخلوق، مهرورزی و ایثار. اینها معنای است که از مطالعه گاتَه قابل درک است. و هومنه خیر محض است. و هومنه جلوه رحمتی است که شامل نیکان می شود و هدیه‌ئی است که اهورمَزدا به نیکان عطا می کند.^۱ کسی که با جان و دل به هومنه بگردد هیچ گاه دیوهای رشک و خشم و آزر و غرور و شهوت به او نزدیک نخواهند شد. و هومنه سبب می شود که انسان اندیشه و گفتار و رفتار و کردار نیکو پیشه کند و در هیچ شرایطی اندیشه بدی به ذهن خود راه ندهد. خلاصه کلام آنکه هر کس از هومنه پیروی کند، هر چه بیندیشد و انجام دهد حق است، و خودش نیز تجسم عینی حق است زیرا از والاترین صفتی که از آن اهورمَزدا است برخوردار است.

«آرته» عدل و برابری و درستی و راستی، و استواری در پیمان است. آرته همیشه با هومنه همراه است؛ یعنی کسی که نیک اندیش باشد برای راستی کردن و درستی نمودن و عدالت ورزیدن و استوار در پیمان بودن نیز آمادگی دارد. به عبارت دیگر، کسی که نیک منش باشد، در پاداش این نیک منشی از فضیلت آرته برخوردار شده به نیروی آرته بر بدی غالب می آید.^۲ آرته سبب می شود که انسان کردار خویش را با میزان عدل بسنجد و جز راستی پیشه نکند. به همین خاطر انسان وظیفه دارد که خودش را با این صفت بیاراید و همواره راست باشد و در همه کارهایش توازن داشته باشد تا از انحراف و ستمگری مصون بماند و بتواند به بهترین وجهی به انسانها خدمت کند و جهان را آباد دارد. از سوی دیگر، کسی که از آرته پیروی کند و دادگر و درست کردار باشد خود به خود از هومنه نیز برخوردار گشته نیک منش خواهد شد. این است معنای همراهی همیشگی و هومنه و آرته که چندین جا در گاتَه تکرار شده است.

«خَشتر» عبارتست از ثبات و استواری در انجام کارهای نیکو و رهبری دیگران به سوی خیر و کمالات انسانی. اگر بخواهیم امروز عبارتی معادل خَشتر را در فرهنگ خودمان بیابیم، این واژه معادل «سلطنت و ولایت معنوی» است. خَشتر همیشه با هومنه و آرته همراه است؛ یعنی رهبری و حاکمیت باید مبتنی بر خیرخواهی و انسان دوستی و عدالت باشد. یکی از معناهای خَشتر سلطنت به معنای سلطه بر خویشان و بر جهان است. همین صفت است که برخی از کاوے‌های درست کردار باستان بر خودشان اطلاق کرده بوده‌اند، و ما برخی از

۱- یَسَنَه ۲۸/۷-۸.

۲- یَسَنَه ۲۸/۶.

شاهان باستان را با همین صفت می‌شناسیم. ضمن سخن از پادشاهی ماد خواهیم دید که بنیانگذار شاهنشاهی ایران در اواخر سدهٔ هفتم پم این صفت را بر خود نهاده خویشان را «وهُوَ خَشْتَر» نامید. در گاته آمده است که به یاری خَشْتَر و وُهومِنَه (قدرت سیاسی برخاسته از نیک‌اندیشی) انسان با دروغ می‌جنگد و آن را نابود می‌کند.^۱ یعنی این فضیلت باعث می‌شود که انسان در راه اجرای خواست خدا و آباد کردن جهان و خوشبخت کردن انسانها و مبارزه با دیوان، تردید به خود راه ندهد و سست نشود و از نامالیقات نهراسد، و با یقین به درستی راه خویش استوارانه پیش رود. کسی که از صفت خَشْتَر برخوردار گردد می‌کوشد که نیروی خویش را در راه اصلاح دیگران به کار گیرد و با بدی بستیزد و زمینه‌های خوشبختی و آسایش و آرامش همگان را در جهان فراهم سازد. اینکه در اندیشهٔ سیاسی ایران باستان دین و دولت را دو همزاد دانسته‌اند که هیچ کدام بدون دیگری نتوانست بود از همین اصل نشأت گرفته است. یعنی خیر و صلاح و آسایش و آرامش و برادری و صلح که هدف کلی انسانهای نیک‌اندیش است زمانی تحقق خواهد یافت که یک حاکمیت پارسا و خیراندیش و درست‌کردار و دادگر بر سر کار باشد و مردم را از بدی بازدارد و به سوی نیکی سوق بدهد.

«آرمئیتی» - که در زبان کنونی مان آرمیدگی گوئیم - معادل «رحمت» و «ایثار» است. آرمئیتی زمین بارور است که همه چیز را سخاوتمندانه و بدون هیچ چشم‌داشتی در اختیار همهٔ موجودات زنده می‌گذارد و هیچ مقابلی را نمی‌طلبد. کسی که از آرمئیتی پیروی کند و با او وحدت یابد، چون به کامیابی برسد فریفتهٔ موفقیت‌های خود نگردد، و خودبین و خودپسند نشود، و همهٔ توان خویش را ایثارگرانه در راه خدمت به خلق به کار گیرد. دیگر از معناهای آرمئیتی، اطمینان خاطر و رضایت کامل است. این اطمینان به معنای آرامش وجدان، قناعت مطلق، آزادی از تعلقات دنیایی، و آرمیدگی - به مفهوم فروتنی و افتادگی و خاکی‌نهاد بودن - است. همهٔ این خصلتها را انسان از آرمئیتی به دست می‌آورد. آرمئیتی به انسان کمک می‌کند که در انتخاب راه درست از تزلزل و دودلی بیرون آید و برای اتخاذ راه درست تصمیم درست را اتخاذ کند، و با نیک‌اندیشی در خدمت سعادت انسانها قرار گیرد.^۲ زرتشت در یکی از سروده‌هایش چنین تعلیم می‌دهد:

پروردگارا! کسی که درون خویش را با و هومنه درآمیزد و در راه اَرْتَه گام بردارد با

۱- یسنه ۴/۳۱.

۲- یسنه ۳۱/۹ و ۱۲. یسنه ۳۳/۱۲ و چندین جای دیگر.

آرمیثی یکی خواهد شد و جایگاهش در کنار تو خواهد بود.^۱

«هاثوروات» سلامت روانی و جسمی است. انسان باید بکوشد تا از آن برخوردار باشد تا بتواند با نیروی کافی با بدی بستیزد و نیکی را گسترش دهد؛ زیرا انسان ناسالم قادر نخواهد بود که درست فکر و درست عمل کند. اینکه عقل سالم در بدن سالم است به صورت یک مثل همه‌فهم و همه‌جایی در میان همه اقوام و ملل وجود دارد. تصمیم درست اتخاذ کردن و درست عمل کردن تنها در صورتی برای انسان میسر است که از سلامت جسمی و روحی برخوردار باشد. این صفت را هاثوروات به انسان می‌دهد. از این جنبه تعلیم زرتشت نتیجه می‌شود که انسان نیک‌اندیش باید همواره مواظب سلامت جان و تن خویش باشد تا بتواند با بدیها مبارزه کند و در راه گسترش نیکیها و رضای خدا حرکت کند.

«سراوشه» - که اکنون سروش تلفظ می‌کنیم - الهام غیبی، ندای وجدان، دل‌آگاهی و روشن‌ضمیری است. کسی که از فضایل بالا پیروی کند و با آنها یکی شود دلش به نور حق روشن می‌گردد و حقایق را به درستی درک می‌کند و از الهام غیبی حق برخوردار می‌گردد و انسانها را به بهترین نحوی به سوی سعادت راهنمایی می‌کند. با این تعبیر، سراوشه فضیلتی است که سبب عصمت انسان در برابر بدی می‌شود؛ و به تعبیر دیگر، نوری است که همواره روشنگر راه انسان در راه رسیدن به نیکیها است؛ و وجدان بیدار و آگاه انسان نیک‌اندیش است که همواره راهنمای او در راه نشر نیکیها و مبارزه با بدیها است، و به او کمک می‌کند که در هر لحظه بدی و نیکی را به درستی تشخیص دهد و به اشتباه نیفتد و وظیفه‌اش را آن‌گونه که باید و شاید برای سعادت انسانها انجام دهد.

«آمرتات» کمال و جاودانگی و بی‌مرگی و ابدیت است. کسی که نیک‌اندیش و نیک‌منش و خدادوست و مردم‌دوست و دادگر و راست‌گردد و نستوه و استوار و پارسا و فروتن و مهرورز و ایثارگر باشد دلش از نور خدا مالا مال است، و ذات کاملی است که سزاوار برترین جایگاه و همنشینی با اهورمزدا است. انسانی که پندار و گفتار و کردارش نیک باشد، زمانی به بی‌مرگی و جاودانگی می‌رسد که از این زندان خاکی برهد و به عالم ملکوت رهسپار گردد. انسانهایی که از صفات ملکوتی برخوردار باشند پس از این زندگی در جوار اهورمزدا در سعادت جاویدان خواهند زیست و هیچ مرگی نخواهند داشت. چون فرجام همه انسانها مرگ تن خاکی است، انسان باید بکوشد که با برخورداری از صفات والای ربوبی، خودش را

خداگونه سازد تا شایستگی جاویدان شدن و همنشینی با اهورمزدا در سرای آخرت را پیدا کند. در گاتَه تصریح شده است که زندگی جاوید و بهترین پاداشها از آن کسی است که از وُهومَنه و اَرته و خَشتر و آرمئیتی پیروی کند.^۱

آن سپننه مَنیو (منش مقدس) که زرتشت از آن سخن گفته است در این هفت فضیلت تجلی می‌یابد؛ و به بیان دیگر، اینها نشأت گرفته از سپننه مَنیو هستند. فضایل هفت گانه یاد شده هفت گوهرِ والا، هفت اندیشهٔ مطلق، هفت خصلت یا هفت منش‌اند که از ذات اهورمزدا نشأت گرفته‌اند، و انسان نیز می‌تواند آنها را دارا شود. اینها هفت فضیلت‌اند که اسپرَدن راه کمال و خداگونه شدن انسان به وسیلهٔ آنها صورت می‌گیرد. «هفت شهرِ عشق» که در ادبیات عرفانی ما مانده است نظرش بر همین هفت فضیلت بوده و در ادبیات اسلامی جلوهٔ نوینی یافته است بدون آنکه از حقیقت خویش دور شده باشد. نظریهٔ وحدت وجود انسان و خدا که در ادبیات عرفانی ما جایگاه ویژه‌ای دارد همین رهسپاری به وسیلهٔ این هفت فضیلت تا مرحلهٔ خداگونه شدن است. هر انسانی که دارای این هفت فضیلت شود - به تعبیر کنونی - یک انسان کامل و یک معصوم است؛ و عصمت درجه‌ای است که هر انسانی می‌تواند به وسیلهٔ آراسته شدن با این فضیلتها به آن دست یابد. در حالی که عصمت در ادیان سامی یک عطیهٔ خدائی است که پیش از خلقت کسی به او داده شده است بدون آنکه خود او هیچ نقشی در حصول آن داشته باشد، نزد زرتشت عصمت توسط نیک‌اندیشی و نیک‌کرداری و عدالت‌ورزی و استواری در نیکوکاری می‌توان به دست آورد. زرتشت در یکی از سروده‌هایش تأکید می‌کند که هر که پندار و گفتار و کردارش نیکو باشد و به فضیلت اَرته آراسته باشد و در همهٔ امورش عدالت را سرلوحه قرار دهد به کمال انسانی و جاودانگی و خوشبختی ابدی خواهد رسید:

سپننه مَنیوی اهورمزدا به خاطر پندار و گفتار و کردار نیک انسان که از اَرته نشأت گرفته است تقوا و کمال و سعادت جاودانه می‌بخشد.^۲

در پرتو ارادهٔ نیرومندان و پاک‌دامنی و راست‌کرداری و عدالت و نیک‌اندیشی زندگی سعادت‌مند جاودانه تحقق خواهد یافت.^۳

هر که با پیروی از راستی ارادهٔ اهورمزدا را تحقق بخشد از زندگی آرمئیتی که بهترین

۱- یسنه ۷/۳۰.

۲- یسنه ۱/۴۷.

۳- یسنه ۱۱/۳۴.

زندگی است برخوردار خواهد شد (یعنی تجسم عینی آرمئیتی خواهد شد)، و هر چه نیکوترین است را در اختیار خواهد گرفت. او چونکه خواهان رستگاری ابدی است از فضیلت آرتَه برخوردار خواهد شد و به سعادت جاوید خواهد رسید.^۱

در میان فضایل ملکوتی، وُهومَنه سرآمد همه و «أُمُّ الْفَضَائِلِ» است. اهمیت این فضیلت چنان والا است که در موارد بسیاری در گاتَه همراه با اهورَ ذَکر شده است، و این به آن مفهوم است که همان گونه که اهورَمَزدا خیر محض است، وُهومَنه نیز خیر محض است. وُهومنه از خدا جدا نیست. در برابر وُهومَنه، دروغ (دروغ/ بدخواهی) قرار دارد که سرآمد همه رذیلتها و «أُمُّ الرِّذَائِلِ» و شرّ محض است و همه بدیها از آن سرچشمه می‌گیرد. دروغ در گاتَه با دیوَ مترادف آمده است، و زرتشت می‌خواهد تعلیم بدهد که دروغ یک دیو پلیدی است که باعث همه بدبختیهای بشری است. چونکه استقامت جامعه منوط به استقامت رهبری است، چنانچه رهبر نیک‌منش نباشد و پیرو دروغ باشد جامعه را به فساد و تباهی می‌کشاند و برای مردم بدبختی و درد و رنج می‌آورد؛ زیرا کارهایی که انجام می‌دهد با دروغ و فریب برای عوام نادان زیبا جلوه می‌دهد و با ادعای اینکه هدفش خوشبختی مردم است مردم را به اطاعت از خود می‌کشاند، ولی او در واقع خواستار متاع دنیا و جمع ثروت است، و در این راه از انجام هر جنایتی دریغ ندارد، و همواره مردم را در رنج می‌دارد، و چون جامعه در رنج شد خود او نیز در رنج می‌شود، زیرا او نیز جزوی از جامعه است.

در هیچ دین دیگری از ادیان باستانی و نوین به انسان چندان مرتبه و منزلت داده نشده است که زرتشت به انسان داده است. چنانکه می‌بینیم، انسان در تعالیم زرتشت قادر است که با تلاش و کوشش خویش به همه صفاتی که از آن خدا است دست یابد. تنها دینی که انسان را به چنین منزلت والائی بالا برده و او را خداگونه شمرده است دین زرتشت است. زرتشت از سوئی خدا را تا مرتبه یک دوست خوب پائین آورده و در درون انسان جای داده است، و از سوی دیگری رسیدن انسان تا مرحله خداگونگی را امری امکان‌پذیر می‌داند. این عقیده او از آنجا ناشی شده که او خدا را در درون انسان می‌بیند، و برخلاف آنچه که پیامبران ادیان سامی تعلیم داده‌اند، خدا در تعالیم زرتشت یک ذات دست‌نیافتنی و بیرون از جهان انسانها نیست، بلکه هر انسانی، اگر اراده کند، خواهد توانست که خویشتن را شبیه خدا سازد و همنشین خدا شود. در یکی از سروده‌های زرتشت چنین می‌خوانیم:

پروردگارا! به من بگو، آیا انسان آگاه نیک‌اندیشی که با همه توانش و با پیروی از

آرته (عدالت پارسایانه) به خاطر خوشبختی خانه و روستا و سرزمین و گسترش دادن راستی و درستی بکوشد همانند تو خواهد شد؟ پروردگارا! چنین کسی چه وقت و چه گونه با تو همسان خواهد بود؟^۱

۴. اصول دین زرتشت

تعالیم زرتشت بر روی سه موضوع اساسی تأکید مکرر دارد: یکی توحید (یکتایی ذات پروردگار) که صفت عدل نیز شامل آن است؛ دیگر اختیار انسان (آزادی اراده او در زندگی این جهانی)؛ و سوم معاد (فرجام بشر و زندگی اخروی). در زیر اجمالاً به هر کدام از این سه اصل نظری خواهیم افکند تا ببینیم که این تعالیم تا چه اندازه می توانسته است انسان ساز و هدایتگر بوده باشد.

توحید خدا: زرتشت که اساس تعالیم خویش را بر توحید قرار داده بود تا چندخدائی را از جهان براندازد، به طور مکرر تعلیم می داد که هیچ خدائی جز اهورمزدا وجود ندارد، و دیگر هر چه در جهان با عنوان خدا مورد پرستش مردم گمراه اند دیوان مردم فریب و خواهندگان درد و رنج بشرند. اوصافی که او در گاته از اهورمزدا بیان می دارد چنین است: اهورمزدا آفریدگار و پروردگار جهان است؛ نگهدارنده زمین و آسمان و به جریان اندازنده خورشید و ماه و اختران و رودها و بادها و ابرها او است؛ روشنی و تاریکی و خواب و بیداری و شب و روز را او آفریده است؛ ذات او ازلی و ابدی است و همیشه بوده و همیشه خواهد بود؛ همه امور گیتی به مشیئت او انجام می گیرد؛ برترین کردگار و فعال مایشاء است که اراده اش همواره در جمیع اشیاء و امور سریان دارد؛ داور نهایی کردارهای انسانها است؛ برتر از همه کس و همه چیز است؛ داناترین و تواناترین است؛ نزدیک ترین دوست انسان و خیرخواه همگان است؛ نه او را چرت می گیرد و نه می خوابد و نه در غفلت می شود؛ منبع همه نیکیها و خوبیها است و مهرورز و مهرپرور است؛ رحمتش شامل همه کس و همه چیز در جهان است؛ به وسیله و هومنه و آرته مردم را به کمال می رساند و خوشبختی دو جهانی را نصیبشان می کند؛ حکیم است؛ به ندای بندگان خواهنده اش پاسخ می دهد؛ نگهبان نیکیها و نیکان است؛ او است که به انسانها یاد داده است که فرزندان در اطاعت پدران باشند؛ ایمان استوار را به کسی عطا می کند که با دل و جانش خواهان خشنودی او باشد؛ و کسانی که با پندار و گفتار و کردار نیک خویش خواهان رحمت اویند مشمول رحمت و سعادت جاویدان اخروی خواهند شد،

زیرا او مراقب رفتار و کردار انسانها است و هر نیک و بدی را از خرد و درشت زیر نظر دارد و هر کرداری را - به تناسب - پاداش یا کیفر خواهد داد.^۱

زرتشت تعلیم می‌داد که همهٔ مردم روی زمین آفریدگان و بندگان خدای یگانه‌اند، و در نتیجه همه در برابر آفریدگارشان برابر و در خلقت با هم برادرند و باید در راه خوشبختی یکدیگر تلاش کنند و در راه آباد کردن جهان بکوشند. آباد کردن جهان به قصد بهزیستی انسان اساس تعلیم زرتشت بود. بدترین کردارها کشتار بی‌جای حیوانات اهلی و نابودسازی کشتزار و باغ بود. آلوده کردن آب را کد نیز از کردارهای نکوهیده و درخور کیفر بود. ما وقتی به این تعلیم می‌نگریم می‌بینیم که بسیاری از ارزشهای والاّی که انسانهای نیک‌اندیش معاصر ما در دفاع از منزلت و کرامت انسانی، در حمایت از جانوران، و در حمایت از محیط زیست و تلاش برای پاک نگاه داشتن آن به کار می‌برند، به بیانهای مختلف در تعلیم زرتشت آمده است؛ و اینها تعلیمی است که در هیچ دین دیگری از ادیان کهن و نو دیده نمی‌شود.

موضوعی که در تعلیم زرتشت ستایش مطالعه‌گران شخصیت و آئین او را برمی‌انگیزد آنست که او «خدا» و «حقیقت» را به نحوی مطرح می‌کند که هر دو یکی‌اند، یعنی خدا حقیقت است و حقیقت خدا است و تفاوتی میان این دو مفهوم مجرد نیست؛ و انسان می‌تواند با نیک‌اندیشی و رفتار نیکو به او دست یابد. در جهانی که همهٔ مصلحان دینی و انبیای قومی و قبیله‌یی برای خدایان نشان تصویر مادی و جا و مکان قائل بودند و برایش خانه و مذبح و مجسمه و تصویر و قبله‌گاه می‌ساختند، زرتشت خدا را به گونه‌ئی مطرح کرد که یک ذات مجرد و غیرقابل تصور بود و نمی‌شد شکل و شمایل و جا و مکان برایش قائل شد. در همه‌جای گاتّه چنین نمودار است که تجلّی فروغ اهورمزدا را می‌توان در ژرفای دل هر انسان باتقوا و نیک‌اندیش و خیرخواه یافت و نه در جای دیگر؛ و به عقیدهٔ او این تجلّی برای مردم نیک‌اندیش چنان محسوس است که نیازی به دلیل و برهان ندارد و هر انسانی به‌طور غریزی (بِالْفِطْرَةِ) وجود او را در عمق ذهن خودش احساس می‌کند.

خدا در تعلیم زرتشت خیر محض، دانائی محض، و نور محض است؛ و - برخلاف خدایان اقوام سامی - دارای هیچ‌کدام از صفات شر نیست. او قهار نیست، جبار نیست، منتقم نیست، متکبر نیست، مکار نیست. اینها عموماً صفت‌های انسانی‌اند که اقوام سامی به

۱- یسنه ۱۹/ بند ۲۰. ۲۸/۵. ۷. یسنه ۲۹/ ۱- ۶ و ۱۱. یسنه ۳۱/ ۲، ۷- ۸، ۱۱- ۱۲، ۱۶- ۱۷ و ۲۰. یسنه ۳۳/ ۱، ۵، ۸ و ۱۱. یسنه ۳۴/ ۲ و ۷. یسنه ۴۳/ ۱- ۵ و ۷. یسنه ۴۴/ ۳- ۵ و ۷. یسنه ۴۵/ ۳ و ۶. یسنه ۴۶/ ۶ و ۹. یسنه ۴۷/ ۱- ۳. یسنه ۴۸/ ۲. یسنه ۵۰/ ۱۱.

خدایشان نسبت داده‌اند، و او را را زورگو و اجبارکننده و انتقام‌گیر و خودپسند و خودخواه و فریبکار (جَبَّار، قَهَّار، مُتَّقِم، مَتَكَبِّر، مَكَّار) پنداشته‌اند. صفات خدای زرتشت مجموعه‌ئی از فضایل والای ملکوتی است که از آنها سخن گفتیم، و دیدیم که اینها فضایی است که بشر، در طول تاریخ، بر اساس شایسته‌ترین و پسندیده‌ترین اصول اخلاقی شناخته است.

عدل خدا: صفت عدل خدا در گاتهی زرتشت تبیین‌کننده و متمم توحید است. چنانکه گفتیم، آرته را زرتشت برای مفهوم عدل به کار می‌برد. و دیدیم که آرته یکی از صفات ذاتی اهورمزدا است. در گاته می‌خوانیم که اهورمزدا به وسیله آرته می‌نگرد، به وسیله آرته تصمیم می‌گیرد، به وسیله آرته به انسانها و هومنه عطا می‌کند، و به وسیله آرته راه سعادت دوجهرانی را به انسانها نشان می‌دهد.^۱ تفسیر این سخن آن است که خدا بنیان هستی را بر عدل نهاده است، اراده‌اش را بر مبنای عدل در جهان به اجرا درمی‌آورد، و آنچه سبب شده که او خواهان نیک‌فرجامی و سعادت دوجهرانی برای بشریت باشد همین صفت عدل او است.

عدل خدا را می‌توان با اصل اختیار بشر تفسیر و تبیین نمود.

اختیار بشر: انسان در تعالیم زرتشت یک موجود آزاد و مختار است که جهان به او سپرده شده تا آباد بدارد و از آن پاسداری کند. او در قبال این آزادی مسئولیتی عظیم دارد و بر او است که از اندیشه نیک و عدالت پیروی کند، راه درست و نیکوکاری را به مردم بیاموزد و همگان را از آرزو و دروغ و خشم و کینه و نفرت دور سازد، همه توانش را در راه نشر راستی و درستی به کار گیرد، با پیروان دیو و دروغ و بدی به توسط موعظه و اندرز بستیزد و بدیها را از جهان براندازد.^۲ این اختیار را زرتشت در گاته چنین بیان می‌کند:

پروردگارا! روح هستی (گئوش ارون) که خرد مینوی است از آن تو است، و آرمیتی از تو است. این تویی که قدرت تشخیص را به بندگانت آموختی تا راهنمای دل‌سوز را برای خود برگزینند یا راهنمای نادل‌سوز را. لذا او یکی از این دو را برخواهد گزید که دل‌سوز است و از راستی پاسداری می‌کند و نیک‌اندیشی می‌آموزد. ولی کسی که پاسدار راستی نیست به مقصد نخواهد رسید.

پروردگارا! آنگاه که تو مردم را به نیروی مینوی خویش آفریدی و قدرت درک و شعور به آنها دادی؛ آنگاه که تو جسم را با جان در آمیختی؛ آنگاه که تو کردار و آموزش را پدید آوردی، چنین مقرر کردی که هرکسی بر طبق اراده آزاد خودش

۱- یسنه ۱۳/۳۱، یسنه ۱۷/۴۶، یسنه ۱۰/۳۰ و یسنه ۲/۴۳.

۲- یسنه ۴۴ سراسر.

تصمیم بگیرد و عمل کند. چنین است که دروغ‌آموز و راست‌آموز، یعنی هم آنکه نمی‌داند و هم آنکه می‌داند، هر کدام بر طبق خواستِ درونی و ذهنیتِ خویش به بانگ بلند تعلیم می‌دهد و مردم را به سوی خویش فرامی‌خواند. انسان نیک‌اندیشی که در انتخاب راهش مُردَد است آرمیتی معنویتِ راهگشای خویش را به او می‌بخشد تا راه درست را برگزیند.^۱

به همه کسانی که با نیک‌اندیشی یکی شده‌اند و پاک‌دلانه از عدالت و تقوا پیروی می‌کنند اهورمَزدا می‌گوید که تقوای شما را ما پذیرفته‌ایم، باشد که از آن ما باشد.^۲

می‌بینیم که زرتشت ضمن تأکید بر آزادیِ ارادهٔ انسان در گزینش راه درست یا نادرست، مراحل حرکت به سوی تکامل معنوی را تشریح می‌کند. نخستین مرحله خودآگاهی و تصمیم درست است که وُهومَنَه به انسان نیک‌اندیش عطا می‌کند. دومین مرحله پارسایی است که توسط فضیلتِ آرمیتی حاصل می‌شود. آنگاه است که انسان پیمودن مراحل به سوی بالا را ادامه می‌دهد و از دیگر فضایل ملکوتی پیروی می‌کند تا به جایی می‌رسد که از سراوشه برخوردار می‌شود که تکامل معنوی و خداگونگی است. این همان مرحله‌ئی است که زرتشت در یکی از سروده‌هایش خطاب به اهورمَزدا می‌گوید که «چنین کسی... با تو همسان خواهد شد».^۳ ارادهٔ انسان در اسپردنِ این راه نقش اساسی دارد. در این سروده به وضوح گفته شده که خودِ انسان‌ها باید که راهنماییِ خودشان به سوی نیکی یا بدی را با ارادهٔ خودشان برعهده دارند؛ انسان‌های ناآگاه و نابخرد (دروغ‌وَنَدان) سبب گمراهی مردم می‌شوند، و انسان‌های آگاه و دل‌سوز و نیک‌اندیش و عدالت‌خواه (اَشَه‌وَنَدان) سبب هدایت مردم در راه رسیدنِ خوشبختی می‌شوند.

در سرودهٔ دیگری می‌خوانیم که کسانی که از وُهومَنَه و اَرَتَه برخوردارند و کردارشان با راستی و درستی همراه است برای براندازیِ خِشم و نفرت از جهان می‌کوشند.^۴

زرتشت در هیچ‌جا نگفته که خدا هر که را دوست می‌دارد دستش را می‌گیرد و به سوی خودش می‌کشد. ولی همواره تأکید می‌کند که هر که نیک‌اندیش باشد از سپَنته منیو (خرد مقدس) برخوردار خواهد شد و راه درست را به یاری فضیلتِ آرمیتی (تقوا) خواهد یافت و خواهد پیمود و دیگران را نیز راهنمایی خواهد کرد. به عبارت دیگر، آنچه باعث می‌شود که

۱- یسنه ۳۱/۹-۱۲.

۲- یسنه ۲۲/۲.

۳- یسنه ۳۱/۱۶.

۴- یسنه ۴۸/۱۲.

انسان بتواند راه درست را از نادرست تشخیص دهد و درست را برگزیند همانا خرد او است: چیزی که زرتشت بارها و بارها از آن با صفت منشِ قدسی یاد می‌کند. ولی در ادیان سامی، چنانکه می‌دانیم، انسان هیچ اراده‌ئی از خودش ندارد، با خرد خویش نمی‌تواند که نیک را از بد تشخیص دهد، با خرد خویش نمی‌تواند که به اراده‌ی خدا واقف گردد، بلکه خدا هر که را که دوست داشته باشد هدایت می‌کند، و هر که را که بخواهد گمراه و بدفرجام می‌کند. در ادیان سامی، حتی انبیاء از آن‌رو پیامبر شده‌اند که خدا پیش از آفرینش آنها اراده کرده بوده که پیام‌رسان او شوند، و اراده‌ی خودشان هیچ نقشی در این میانه نداشته است. نظریه‌پردازان بزرگ اسلامی (از شیعه و سنی) عقیده دارند که هر که خدا پیش از آفرینشش به او نظر لطف داشته مؤمن و پارسا خواهد شد و سرانجام به بهشت خواهد رفت، و هر که خدا در آغاز آفرینشش به او نظر لطف نداشته کافر و ناپارسا خواهد شد و سرانجام به دوزخ خواهد رفت.

زرتشت تعلیم می‌دهد که هر رفتار و کردار انسانی با پاداش یا کیفر خدایی مواجه خواهد شد، و آفریدگار هستی چنین مقرر داشته که کسانی که به دیگران نیکی کنند و با پندار و گفتار و کردار نیکو موجبات خوشبختی مردم را فراهم آورند و جهان را از تباهی برهانند، اهورمَزدا از آنان خشنود خواهد شد و آنها را در زندگی جاویدانِ اخروی در جوار خویشتن به بهترین سعادت و لذت خواهد رساند.^۱ بنابراین تعالیم زرتشت، رفتار انسان در این زندگی تعیین‌کننده فرجام اخروی او است، و او با پندار و رفتار و گفتارش فرجام بد یا نیک را برای خود گره خواهد زد.^۲ او تصریح کرد که کاوے‌ها و کرپنها که مردم را به بدی تشویق می‌کنند و از نیکی روگردانند و در زمین فساد می‌کنند و تباهی می‌پراکنند، با بدترین فرجامها روبرو خواهند گردید و در آخرت در سرای دروغ به بدترین رنجها گرفتار خواهند آمد.^۳

موضوع جانشین خدا بودن انسان بر زمین در همه‌جای تعالیم زرتشت نمودار است، و ما با مطالعه گاتَه متوجه می‌شویم که زرتشت می‌خواهد به همگان بیاموزد که آفریدگار یکتا جهان را در اختیار انسانها نهاده است تا آن‌را از نیروهای اهری منی بزایند، دروغ و کینه و فریب و بدآموزی را که ساخته‌های اهری من اند براندازند، و برادری و همزیستی و مسالمت و آرامش را در همه‌جای جهان برقرار کنند. و چون اراده‌ی پروردگار چنان است که دنیایش آباد و زیبا و پرامن باشد، انسان باید در راه تحقق این اراده بکوشد، و از اطاعت فرمان‌روایانی که

۱- یسنَه ۴۳/۱-۳.

۲- یسنَه ۳۱/۱۴-۲۰.

۳- یسنَه ۴۶/۱۱.

در صدد جنگ افروزی و انهدام کشتزارها و ویران کردن آبادیها و کشتن انسان و حیوان اند سر باززند و با برادران خویش به جنگ برنخیزد و خون دیگران را بر زمین نریزد.

دیدیم که انسان در تعالیم زرتشت موجودی است که دو گوهر سپننه مینو و انگر مینو را - که در آغاز خلقت با او آفریده شده اند - در خود جمع دارد؛ نیروی تشخیص این دو نیز به او داده شده است؛ او آزاد است که از هر کدام از این دو گوهر که مایل باشد پیروی کند؛ اگر از سپننه مینو پیروی کند هم خودش به سعادت می رسد و هم می تواند دیگران را به راه سعادت در آورد؛ و اگر از انگر مینو پیروی کند هم خودش به درد ورنج می افتد و هم دیگران را به درد و رنج می اندازد. انسان در انتخاب راه درست یا نادرست و کردار شایسته یا ناشایسته از آزادی کامل برخوردار است؛ و در قبال این اختیارش مکلف است که راه درست و راست را برگزیند و از نادرستی و کژی بپرهیزد؛ زیرا بهترین یاور اهورمزدا کسی است که در گفتار و رفتارش عدالت را پیشه کند و به عدل و راستی رفتار نماید.^۱ پروردگار به انسان قدرت تشخیص خیر و شر و نیک و بد عطا کرده و به او دستور داده که از خیر حمایت و با شر مبارزه کند. او تأکید می کند که شناخت خیر و شر، فطری انسان است و هر فردی بالفطره می داند که راستی سودبخش و دروغ زیان آور است؛^۲ پس وظیفه دارد که به راستی بگردد و از دروغ بگسلد، برای نشر راستی فعالیت کند و با دروغ بستیزد تا دروغ برافتد و راستی حاکم شود. این تکلیف گریزناپذیر در سراسر گاتهی زرتشت به طور مکرر مورد تأکید قرار گرفته است.

خیر و معروف - بنا بر تعالیم زرتشت - عبارتست از: دوست داشتن همه آفریدگان اهورمزدا به ویژه انسانها که برترین آفریدگان اویند، و دوست داری حیوانات اهلی و کشتزار و باغستان و رودخانه؛ تلاش برای آباد کردن جهان با کشاورزی و دامداری و خانه سازی و تولید مثل و آباد کردن شهرها و روستاها؛ همزیستی و مسالمت با همگان و خودداری از خشم و جنگ و ستیز؛ راهنمایی و کمک به دیگران در انجام کارهای نیک؛ تلاش خستگی ناپذیر برای نشر راستی و براندازی کژیها؛ و کوشش برای خوشبخت کردن دیگران.^۳

زرتشت به این حقیقت توجه دارد که سرشت انسان از خیر و شر ترکیب یافته است و خیر و شر در این جهان در هم آمیخته اند و انسان در عین آنکه خواهان خوشبختی است همواره در معرض کج آموزی دیوهای درونی و بیرونی است و در موارد بسیاری برای انسانهایی که

۱- یسنه ۳۱/۹، ۱۱ و ۲۲.

۲- یسنه ۴۹/۳.

۳- یسنه ۲۸/۳-۴. یسنه ۲۹/۹. یسنه ۳۰/۹-۱۰. یسنه ۳۲/۱ و ۱۶. یسنه ۴۳/۸. یسنه ۴۷/۴.

به سبب کج رویهائی از فطرتشان بریده اند تشخیص خیر از شر دشوار به نظر می رسد. لذا به انسان تعلیم می دهد که قلبش را ناظر بر اعمالش بگمارد و همواره وهومنه و آرتَه را در نظر گیرد و خشنودی اهورمَزدا را در برابر دیدش قرار دهد و جمیع رفتارها و گفتارهای خود را با میزان راستی بسنجد و آن که با راستی هماهنگ است انتخاب کند، و دیگری که با راستی ناسازگار است فرونهد، و بداند که تنها راه رستگاری آنست که انسان همواره در هر عملی پیرو و هومنه و آرتَه باشد، یعنی نیک اندیشی و نیت خیر و عدالت داشته باشد.^۱

آنچه بنا بر تعالیم زرتشت شر و منکر و ناشایسته است عبارتست از: بدآموزی و مردم فریبی و گمراه کردن مردم؛ خشم و کین و نفرت و جنگ و خون ریزی و از میان بردن مردم و جانوران و کشتزارها؛ نوشیدن شراب مستی بخش و برپا داشتن مراسم خشن عبادی همراه با رقص و پایکوبی و تقدیم قربانی حیوانی به خدایان دروغین. فریب مردم فریبان خوردن و تسلیم اراده زورمندان شدن و در اثر تلقینهای رهبران بدآموز در راه کج رفتن نیز بد و ناشایست و مستوجب کیفر اخروی است، زیرا کسانی که گرهما و قبیله اش (متولیان دین) را بیش از حق و راستی دوست بدانند بدترین راه را برای خود برگزیده اند.^۲

در تعالیم زرتشت هیچ توجیهی برای انتخاب راه نادرست از کسی پذیرفته نیست، و هیچ کس نمی تواند ادعا کند که مجبور به اطاعت از بزرگان و زورمندان یا مدعیان تولیت دین بوده و راهی که در پیش گرفته به زور یا فریب یا تلقین اثرگذار (فتوای شرعی) براو تحمیل کرده اند. به عبارت دیگر، ستم پذیری تحت هیچ بهانهئی قابل توجیه نیست؛ و انسان چون دارای قدرت فطری تمییز میان خیر و شر است باید راه خودش را با بصیرت و نیک بینی برگزیند و دنبال کند. تنها در چنین صورتی است که پاداش و کیفر اخروی مفهوم منطقی می یابد و انسانها برای کارهای پسندیده شان پاداش شایسته می بینند و برای کارهای ناپسندشان کیفرهای شدید در انتظارشان است.

«خرد» در تعالیم زرتشت از جایگاه ویژهئی برخوردار است و بهترین عطیهئی است که به انسان داده شده است. یکی از اوصاف خرد در گاتَهی زرتشت «وهومنه» است. به وسیله خرد است که انسان به شناخت اهورمَزدا و فضایل ملکوتی نائل می شود؛ به وسیله خرد است که انسان نیک و بد را تشخیص می دهد، و با میزان خردش نیک و بد و برآیندهای آنها را می سنجد و در نتیجه به نیکی گرویده از بدی می پرهیزد. انبیای سامی از مردم می خواستند که

۱- یسنه ۴/۲۸. یسنه ۳۱/۱-۲.

۲- یسنه ۳۱/۱۸. یسنه ۳۲/۹-۱۲. یسنه ۴۷/۱۰. یسنه ۴۹/۳-۴.

خرد را تعطیل کنند و به سخن و دستور پیامبر که سخن و دستور خدا است گوش فرادهند، و تعلیم می‌دادند که هیچ انسانی نخواهد توانست که خیر و شر را تشخیص دهد مگر آنکه تعریفی که پیامبر ارائه داده است را از پیامبر آموخته باشد. ولی زرتشت همواره تأکید می‌کند که انسان به وسیله خرد خویش به تشخیص نیک و بد نائل خواهد شد و آنچه باعث خوشبختی این جهانی و آن جهانی است را برخواهد گزید و از آنچه باعث بدبختی است اجتناب خواهد کرد. اختیار انسان و موضوع پاداش و کیفر نیز در پرتو همین پیروی کردن یا نکردن از حکم خرد مطرح شده است. او در بیان این موضوع چنین تصریح می‌کند:

کسی که بارهنمودگیری از خرد مینوی خویش بهترینها را از راه کلام آموزنده اندیشه نیک توسط زبانش و از راه کردار پارسایانه توسط دستهایش انجام دهد، اهورمزدا را که آفریدگار عدالت (پدر آرتَه) است به بهترین وجهی شناخته است.^۱

انسان با خردی که خرد اندیشه‌ور خویش را به کار می‌گیرد با گفتار و کردارش عدالت خواهی و راست‌کرداری و نیک‌اندیشی را گسترش می‌دهد، پروردگارا، چنین کسی بهترین یاور تو است.^۲

هدف غایی زندگی بشر: هدف زرتشت ساختن یک جامعه مبتنی بر برادری و برابری و تقوا است، و بر آنست که انسانهایی را پرورد عاری از خوی افزون‌خواهی و خشم‌آوری و تجاوزگری. فضیلت انسان بنا بر تعالیم او به پارسایی (آرمئیتی) است، و پارسایی عبارت است از خودداری از هر چه به انسانها زیان می‌رساند و انجام هر چه برای خود و دیگران سعادت و خوشبختی را به دنبال دارد. او می‌گوید که انسان پارسا پندار و گفتار و کردارش را در راه درست به پیش می‌برد و در همه امورش پیرو راستی است.^۳ او ممنوعیت هرگونه همکاری با جنگ‌افروزان و تبهکاران، و ضرورت اطاعت از نیک‌اندیشان و نیکوکاران را تعلیم می‌دهد، و به مردم جهان اعلام می‌دارد که «من هرگونه نزدیکی و ارتباط مردم با پیروان دروغ را تحریم می‌کنم». او در یکجا می‌گوید: زینهار! از فرمان‌بری پیروان دروغ بپرهیزید که اینها خانه‌های مردم را به ویرانی می‌کشانند، انسانها را نابود می‌کنند، فقر و رنج را در همه جا می‌گسترانند، و کارشان نتیجه‌ئی جز تباهی برای مردم دربر ندارد. گوش به گفته‌های کسی

۱- یسنه ۲/۴۷.

۲- یسنه ۲۲/۳۱.

۳- یسنه ۲۱/۵۱.

۴- یسنه ۳/۴۹.

باید کرد که عدالت را شناخته است و در صدد بهبود بخشیدن به زندگی دیگران است.^۱ از آنجا که اساس بر آنست که هر انسان نیک اندیشی نه در صدد تحقق خواسته شخصی بلکه در تلاش خدمت به دیگران است، زرتشت تعلیم می دهد که از چنین رهبر نیک اندیشی که خواهان سعادت مردم است باید اطاعت کرد همان گونه که گوسفند از چوپان اطاعت می کند.^۲ زیرا انسان خردمندی که برای برقراری عدالت تلاش می کند، و در خانه و در میان جمع و هر جا که باشد به عدالت رفتار می کند شبیه اهورمزدا است و هر کاری می کند به کار اهورمزدا شباهت دارد.^۳ پس اطاعت از رهبران نیک اندیش و خیرخواه، در واقع اطاعت از اهورمزدا و فرمانهای او است. او همچنین تعلیم می دهد که کسانی که راه راست و درست را برگزیده اند در راه رسیدن به اهورمزدا حرکت می کنند؛ زیرا راه درست به اهورمزدا منتهی می شود و انسان با تقوا و درستکار به درجه خداگونگی نائل شده شبیه اهورمزدا می شود.^۴ اینک گفتیم که خدا و حقیقت در تعالیم زرتشت یکی است، از این حنبه تعالیم او ناشی شده است. و وقتی به درستی به آموزه های زرتشت می نگریم درمی یابیم که او خداشناسی را با شناخت حقیقت یکی می داند.

با مطالعه در این تعالیم، ما متوجه می شویم که زرتشت در تلاش آنست که راه کمال را به انسان بیاموزد، و با این آموزشها انسانی بسازد که در همه شئونش شبیه خدا باشد و همان کند که خواست خدا است، و چنان کند که سرانجام در سرای دیگر هم نشین اهورمزدا گردد. او تصریح می کند که کسانی که فطرتی سلیم و قلبی پاک و روشن بین داشته باشند و منش نیکو پیشه کنند در قلبشان به ذات اهورمزدا پی خواهند برد، و با نیکوکاری و درست کرداری راه رسیدن به او را دنبال خواهند کرد. از این نظر، شناخت ذات خدا نزد زرتشت یک شناخت کاملاً عرفانی است که هر انسانی در درون خویش حاصل می کند. در فکر دینی اقوام سامی مردم نمی توانند که خدا را بشناسند، ولی خدا خودش را به توسط فرشته اش به یکی از انسانهای گزیده اش معرفی می کند، سپس توسط این انسان گزیده که پیامبر او است به مردم شناسانده می شود؛ و هر که نخواهد خدا را بشناسد این پیامبران با او وارد پیکار می شوند تا اجباراً به ذات او اعتراف کند. اما نزد زرتشت شناخت خدا یک امر فطری و ذاتی بشر است و

۱- یسنه ۳۱/۱۸-۱۹.

۲- یسنه ۳۱/۹-۱۰.

۳- یسنه ۳۱/۱۶.

۴- یسنه ۳۳/۵. یسنه ۴۳/۳.

هر انسان نیک‌اندیشی بالفطره به وجود ذات باری پی می‌برد و ارادهٔ او را درمی‌یابد. تفاوت دیگر تفکر دینی در آئین زرتشت و آئینهای اقوام سامی در آنست که دین نزد اقوام سامی عبارتست از اعترافِ اختیاری یا اجباری به ذاتِ خدا؛ عبادتِ خدا به وسیلهٔ نماز و روزه و انجامِ طقوسِ عبادی که توسط رهبرانِ دینی تنظیم می‌شود؛ رفتن به زیارتِ خانه‌ئی که مخصوص خدا است؛ و تقدیم قربانیهای خونین به خدا برای راضی نگاه داشتن او. ولی دین در تعالیم زرتشت مجموعه‌ئی از اعمال و رفتار انسانی در ارتباط با انسانها و با پیرامون است، به گونه‌ئی که در جهت آبادسازی جهان و خوشبختی انسانها باشد. در تعالیم زرتشت، هر چه مایهٔ شادی و خوشبختی انسان باشد نیک است، و هر چه خلاف این باشد بد است. مجموعهٔ کردار و رفتار پسندیده را زرتشت در سه عبارت خلاصه کرده است: پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک؛ و هر سه در جهت خوشبختی جامعهٔ بشری و شادزیستی انسان. کشاورزی و خانه‌سازی و آباد کردن جهان و اجرای عدالت در میان انسانها در تعالیم زرتشت رکن اصلی دین را تشکیل می‌دهد. یعنی دین عبارتست از مجموعهٔ کارهای نیکو که به خود و دیگران سود می‌رساند، و پرهیز از همهٔ کارها و گفتارهایی که به خود و دیگران زیان می‌رساند. خداشناسی نیز بنا بر این تعالیم عبارتست از شناخت ارادهٔ خدا؛ و به عبارت درست‌تر، شناخت همهٔ نیکیه‌ها و همهٔ بدیه‌ها و انجام نیکیه‌ها و پرهیز از بدیه‌ها. تفاوت میان تقوا در تعالیم زرتشت با تقوا در تعالیم ادیان سامی نیز در همینجا آشکار می‌شود. تقوا در هر دو جا به معنای «پرهیز» است. ولی در اینجا منظور از تقوا پرهیز از کارهایی است که سبب درد و رنج خود و دیگران در این جهان شود؛ ولی در آنجا پرهیز از خشم خدا و ترس از کیفر او است. از همینجا است که تفاوت عبادت میان این دو طرز تفکر دینی آشکار می‌شود. در حالی که نماز در ادیان سامی مجموعه‌ئی از اعمال و سخنان التماس آمیز و لابه‌گرانه است که فقط برای دل‌خوش کردن و راضی نگاه داشتن خدا و زدودن خشم احتمالی او انجام می‌گیرد، نماز در دین مزدا یسنا سرود ستایش از نیکیه‌ها یا فضائل هفت‌گانهٔ ملکوتی و ستودن آفریدگان برکت‌بار خدا چون میترو اناهیته و آب و باران و آذر و زمین بارور و امثال اینها است.

در تعالیم زرتشت تصریح شده که هدف غایی زندگی انسان رسیدن به آسایش و آرامش این جهانی (دنیوی) و سعادت جاودانهٔ آن جهانی (اخروی) و همنشینی با اهور مزدا است؛ و این هر دو از راه پیروزی فضیلتها و نابودی بدیه‌ها تحقق خواهد یافت.^۱ انسان مختار و مسئول در برابر هر عملی که انجام دهد، هم در این زندگی و هم در زندگی اخرویش پاداش یا کیفر

خواهد دید. همان گونه که انسانها در این جهان به دو دسته درست کردار و بد کردار (پیروان سپنته مَنیو، پیروان اَنگَر مَنیو) تقسیم شده‌اند، و برای اعمال نیک و بد پاداش و کیفر در نظر گرفته شده است، در آخرت نیز به دو دسته تقسیم خواهند شد و گفتارها و رفتارهای نیک و بد انسانها به ترازو سنجیده خواهد شد؛ دسته‌ئی به خوشی جاوید خواهند رسید و دسته دیگر به رنج جاوید. همه کسانی که از اَنگَر مَنیو و دروغ پیروی کرده باشند به درد و رنج جاوید، و همه کسانی که از سپنته مَنیو و راستی پیروی کرده باشند به آسایش بی پایان خواهند رسید.^۱

بدترین کیفرها از آن کسانی است که خشونت را در میان مردم تبلیغ می‌کنند. او تأکید می‌کند که کسانی که با سخنانشان خشونت و تجاوز را میان مردم نشر می‌دهند، یعنی کسانی که تبلیغ گر خشونت در جامعه بشری‌اند، سرانجام در سرای دیو و دروغ جای خواهند گرفت، و این جایگاهی است که برای پیروان دروغ در نظر گرفته شده است.^۲ کسانی که با پیروی از اندیشه نیکو، و با آموزش راستی و درستی با پیروان دروغ مبارزه لفظی و تبلیغی می‌کنند و خشونت‌ها را از بین می‌برند و مردم را به سوی نیکبها هدایت می‌کنند، اهورمزدا از آنان خوشنود می‌شود و در آخرت در مرغزارهای سرسبز اهورمزدا که سرزمین اندیشه نیک است و در سرای خوشبختی جاویدان در کنار اهورمزدا به سر خواهند برد.^۳ ولی کاوے‌ها و کرپنها که مردم را با بدآموزی می‌فریبند و به کج‌راهه برده به خشونت عادت می‌دهند تا زندگی را تباه کنند، و همه فرمان‌روایان ستم‌پیشه و کج‌راه به بدترین فرجام گرفتار خواهند آمد و در زندگی دیگرشان در سرای دروغ و سرای دیو‌ها جای خواهند گرفت.^۴

هر که به وسیله اندیشه و گفتار و کردار نیک با بدی بستیزد تا بدی را از میان بردارد و بدکاران را راهنمایی کند تا از بدی دست بکشند و به نیکی بگرایند اراده اهورمزدا را به نحو خوشنودگرانه‌ئی تحقق بخشیده است.^۵

کسی که راه راستی و خوشبختی ابدی یعنی راهی که به سوی جایگاه اهورمزدا رهنمون باشد را در زندگیش در این جهان مادی به‌ما نشان دهد به‌بهترین و برترین خوشی خواهد رسید. پرودگارا! چنین کسی همچون تو پاک و آگاه و دانا است.^۶

۱- یسنه ۱/۳۳.

۲- یسنه ۴/۴۹.

۳- یسنه ۲/۳۳، ۳-۱/۴۳، ۳-۱۸/۴۴، ۱۶/۴۶، ۷/۴۸، ۵/۴۹.

۴- یسنه ۱۱/۴۶. یسنه ۱۱/۴۹.

۵- یسنه ۲/۳۳.

۶- یسنه ۳/۴۳.

۵. مرام نامه آئین زرتشت

زرتشت از همه کسانی که آماده پذیرش آئین او می شدند می خواست تا در زبان و کردار به موافق و موافق قرار کرده پابندی نشان دهند، و متن آن را هرروزه با مداد که از خواب بر می خیزند برای خودشان بخوانند و به خودشان تلقین کنند:

من - به تاسی از زرتشت - پیرو اهورمزدا هستم و از پیروی دیوها بیزاری می جویم. من به یگانگی ذات خدا ایمان دارم. من دشمن دیوها و ستایش گر فضایل ملکوتی هستم. من با خدای بزرگ که سرچشمه نیکی و مهرورزی و پدید آورنده روح هستی و خالق نور و آفریدگار شادی و رامش است پیمان می بندم که اندیشه و گفتار و کردارم همه نیک باشد، و با تمام وجودم پذیرای آرمیته باشم. من سوگند می خورم که هیچ گاه دروغ نگویم، هیچ گاه دزدی نکنم، هیچ گاه دست به تعدی و تجاوز نزدم و زمین و مال و رمة هیچ کس را غصب نکنم. من در حضور آرتَه سوگند می خورم که هیچ گاه به هیچ آبادی نی دستبرد نزدم و هیچ کشتزار و باغ و خانه ای را ویران نکنم. من به آزادی همگان در داشتن رمة و ملک و خانه باور دارم. من باور دارم که همه جانوران اهلی روی زمین باید در آرامش بزیند و به آنها تعدی نشود. من پیمان می سپارم که هیچ گاه برای تن خودم بیش از اندازه نیازم نطلبم. من از هرگونه ارتباط با بدکاران و تجاوزگران به مردم و ستم پیشگان و پیروان دروغ و جادوگران و پیروان جادوگران و همه پیروان دیوها از هر قبیله و هر ذاتی که باشند خودداری خواهم کرد، و برای همیشه در اندیشه و گفتار و رفتار از اینها جدا و گسسته خواهم ماند. من با پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک پیمان می بندم. من هم پیمان مزدایسان خواهم بود که شمشیر و سلاح را فرو نهاده اند و از جنگ و خونریزی و ویرانگری بیزارند. من با خدای یگانه پیمان می بندم که همه نیکی و خوبی کنم.^۱

۶. انتشار آئین زرتشت

زرتشت با این تعالیم انسان ساز آرزومند بود که جهانی عاری از مردم فریبی و افزون طلبی و زورگویی و زورمداری و جنگ و ستیز، و مبتنی بر عدالت و مساوات و دوستی و محبت و خیرخواهی و برادری بسازد. او همه خدایان آریایی را نفی کرد و تنها اهورمزدا را به عنوان خدای جهان مطرح نمود؛ زیرا می دانست که تا زمانی که مردم از خدایان گوناگون پیروی می کنند، و هر دسته از قبایل از یکی از این خدایان در برابر دسته دیگر یاری می جوید، ستیز و

جنگ و ناامنی همچنان ادامه خواهد یافت. ولی اگر همه مردم مطیع یک خدا می شدند عملاً برادران یکدیگر می گشتند و اختلافاتشان از میان می رفت و همه در راه برآوری خواست و اراده خدای واحد می کوشیدند و نداهای نمایندگان قدرت پرست خدایان رقیب و ستیزنده در پشت سرشان نداشتند تا به سبب آن مجبور باشند که از رهبران مردم فریب جنگ افروزی و تبلیغ گران جهاد دینی اطاعت کنند و بشریت را با درگیریها و جنگهایشان به نابودی بکشانند. اگر زرتشت شراب هوم را تحریم کرد به آن سبب بود که قبایل آریایی در آن روزگار عقیده داشتند که شراب هوم دارای یک روح آسمانی است که به انسان تهوور و نیروی جنگی می بخشد و سبب می شود که در جنگها به پیروزی برسد. این شراب در عقیده آنها روح «ایندرا» یا «وَرَهْران» بود که خدایان جنگ و خشم و ویرانگری و سوزندگی بودند. در شراب هوم چنین روحی احساس می شد، و کسی که هوم می نوشید حرارت و تهوری در خود احساس می کرد و ترس و بیم را از خود دور می دید. اما نتیجه‌ئی که نوشیدن این شراب نزد قبایل آریایی داشت، خشم و تهور بود که منجر به کشتار انسانها و به آتش کشیدن محصولات و باغستانها و دامها می شد؛ و اینها همه تبهکاری بود. زرتشت تعلیم داد که انسان اگر در پی به دست آوردن خشنودی خدا است باید از نوشیدن این شراب خودداری ورزد تا گرفتار خشم و فساد و کشتار و ویرانگری نشود.

تعالیم زرتشت اعلام مبارزه با سلطه گران زورمدار و کاهنان (روحانیون) مردم فریب بود، و اعلان پایان همیشگی جهاد دینی بود که به عنوان وسیله در دست زورگویان سلطه طلب قرار داشت. او بر آن بود که مردم را با آموزشهای درست برای مخالفت با رهبران ستم پیشه آماده سازد و زمینه‌های روی کار آمدن یک نخبه انسان دوست و باتقوا را فراهم آورد. چنانکه دیدیم، او در آموزه‌هایش همواره انسان را متوجه ماهیت آزاده و اراده آزاد خویش می کرد تا از این راه فکر همسانی و برابری و برادری انسانها را در اذهان مردم ریشه دار کند. او چندین جا در گاتِه اظهار امیدواری می کند که دروغ از جهان برافتد، پیروان دروغ به راستی بگردند، و نیک اندیشی همه گیر شود؛ زیرا در پرتو راستی و نیک اندیشی است که آرامش بر جامعه حاکم خواهد شد و رنجها از میان خواهد رفت و انسانها به آرامش و شادی خواهند رسید.

آنچه او می گفت با روحیه آن بخش از جماعات آریایی که در آینده قوم ایرانی را تشکیل دادند سازگاری داشت؛ و چنانکه دیدیم، در ریگ ودا تصریح شده بود که آنها مرد جنگ و ستیز نیستند و جنگ افزار ندارند. یعنی بخش اعظمشان مردمی بودند که ذهنیتی صلح طلب داشتند. زرتشت از میان چنین مردم صلح جوئی برخاسته بود، و هر چند که در آغاز

کارش با مقاومت روبه‌رو شد، زیرا برای این مردم سنگین بود که باورهای دیرینه خویش را از دست بدهند و باورهای نوینی بگیرند، ولی از آنجا که آنچه او گفته بود با روحیه اینها سازگار بود به‌زودی تعالیم او در میان همین مردم جا باز کرد.

زرتشت در سالهای فعالیتش مریدان و شاگردان و یاران مخلصی را پرورده بود که یکی از آنها فرَش اُشترَ (فرشوشتر) بود. او یک‌جا فرش اوشر را می‌ستاید که نیک‌اندیش و خواهانِ خشنودی اهورمَزدا است؛ و از خدا می‌خواهد که پاداش شایسته را در وهشتم مَنیو (ملکوت آسمانها) برای فرش اوشر و همه کسانی که همچون اویند در نظر بگیرد.^۱

پوروچیستا دختر زرتشت و دو پسر زرتشت، و همچنین کسانی دیگر که زرتشت به آنها اشاره کرده ولی نامهایشان را نیآورده است، نیز از پیروان پرکار و فعالین در راه انتشار تعالیم زرتشت بودند. این شاگردان پس از او سروده‌هایش را کلمه به کلمه و حرف به حرف ازبر کردند و مجموع آنها را گاتَه نام دادند. این سروده‌های انسان‌ساز در نسلهای بعدی گوش شنوای بسیار یافت؛ شاگردان زرتشت در طی نسلهای متوالی شاگردانی را پروردند که تبلیغ‌گران تعالیم او شدند و گاتَه‌های او را ازبر کردند تا به نسلهای بعدی منتقل کنند.

در وندیداد، از سرزمینهای آریایی که پیرو دین زرتشت‌اند چنین یاد شده است: سغدیانَه، باختریَه، مرغیانَه، هریو، وای‌گرتَه، اورو، نیسایه، هیرکانیه، هرخوتیه، هنتومنت، رَغَه، چهر، وُزَنَه، رَنگَه. این سرزمینها نیمه شرقی فلات ایران را شامل می‌شود. برخی از این نامها تا زمان هخامنشی به کلی تغییر شکل یافته بوده‌اند، به گونه‌ئی که ما نمی‌دانیم چهر، ورنه، وای‌گرتَه، اورو، رَنگَه نام چه سرزمینهایی است. هنتومنت نیز تا زمان هخامنشی در نگیانَه شده بوده، و بعدها که توسط دو شاخه از سکه‌های مهاجر تصرف شد نام سکستان و زاولستان گرفت. سغد و بلخ و مرو و هرات و گرگان و رُخْد و نیسا برای همیشه و تا سده‌های نخستین دوران اسلامی نامهایشان را حفظ کردند. چنانکه می‌بینیم، در زمان تدوین این نوشته‌ها هنوز نامی از ماد و پارس و پارت در میان نیست؛ و معلوم می‌شود که اینها دست کم در اوائل هزاره پیش از مسیح و چندی پیش از پیدایش پادشاهی ماد نوشته شده است.

شکی نیست که موضوع سعادت جاوید اخروی که محور تعالیم زرتشت را تشکیل می‌داد مهم‌ترین نقش را در جذب توده‌های ایرانی به این تعالیم داشته است. انسان از مرگ می‌هراسد و نمی‌خواهد باور کند که همه آرزوهایش با مردن وی برباد می‌رود. همه تلاش انسان در زندگی به خاطر دستیابی به خوشبختی است و همه کس آرزومند رسیدن به آنست.

ولی مرگ نقطه پایان تلاش او است. در تعالیم زرتشت بارها و بارها بر پاداش و کیفر اخروی تأکید رفته، و گفته شده که رنج ابدی برای پیروان دروغ و شادی ابدی برای پیروان راستی است. همین جنبه از تعالیم زرتشت راز موفقیت تعالیم او در طی سده‌های پس از وی بود. نوادگان همان کاویان و کرپنها و اوسیجها که مخالفان سرسخت او بودند، و همان «رمه‌ها»ی مردمی که به گفته او از آنها تبعیت می‌کردند، چونکه تعالیم او را موافق سرشت خویش یافتند به مرور زمان به حقانیت او و راهش گردن نهادند و او را رهبر نجاتبخش خویش دانستند؛ به گونه‌ئی که تا سده ششم پم دین ایرانی بر پایه بخشهای اساسی تعالیم زرتشت استوار بود؛ و وقتی شاهنشاهی هخامنشی تشکیل شد دین زرتشت یک دین سراسری در ایران بود و بخش اعظم ایرانیان خودشان را زرتشتی و مزدایسن (پرستندگان اهورمزدا) می‌دانستند و دستورهائی که در گاتهی زرتشت آمده بود را سرلوحه پندار و گفتار و رفتار خودشان قرار می‌دادند. از آن زمان سه اصل اساسی دین زرتشت که «پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک» بود در میان همه جماعاتی که قوم ایرانی را تشکیل دادند پذیرفته شد و برای همیشه در باور ایرانیان ماند.

ایرانیان درون فلات ایران که به تعالیم زرتشت می‌گرویدند بسیاری از باورهای دینی کهن خود را حفظ کردند و با تعالیم زرتشت در آمیختند و به زرتشت منتسب کردند. این دین که مایه‌های اصلیش را از تعالیم زرتشت گرفته بود، شاخ و بالش را عناصر عقیدتی ادیان کهن آریایی (ایرانی) تشکیل می‌داد. «مغان» که در آینده (از زمان شاهنشاهی ماد به بعد) رهبران دینی ایرانی شدند به مرور زمان آموزشهای تازه‌ئی که از رسوم دینی ادیان کهن ایرانی برخاسته بود بر تعالیم زرتشت افزودند و به مزدایسنه غنا بخشیدند. آموزشهای مغان که به زرتشت منسوب می‌شد و تعالیم آسمانی تلقی می‌گردید به تدریج به تعالیم زرتشت افزوده شد، و یک مجموعه واحدی را به وجود آورد که آپستاک (یعنی اصول) نامیده شد. آپستاک که در نسلهای آینده در گویشهای مختلف ایرانی به اشکال ابستا و اویستا و اوستا تلفظ شد، اساس دین ایرانی را تشکیل داد و کتاب مقدس ایرانیان در طول تاریخ شد. دینی که به زرتشت منسوب بود نیز در همه جای فلات ایران نام دین مزدایسنه گرفت.